



هست معارف جنگ
نهیید سپید علی صیاد شیرازی

پدافند هوایی در ۳ عملیات

جزیره خارک، والفجر ۸، مرصاد

سرتیپ پدافند هوایی ستاد براتعلی غلامی

| | |
|---------------------|--|
| سرشناسه | : غلامی، براتعلی، ۱۳۲۸ - |
| عنوان و نام پدیدآور | : پدافند هوایی در ۳ عملیات: جزیره خارک، والفجر ۸، مرصاد/ براتعلی غلامی؛ [به سفارش] هیئت معارف جنگ شهید سپهبد علی صیادشیرازی. |
| مشخصات نشر | : تهران: ایران سبز، ۱۳۹۵. |
| مشخصات ظاهری | : ۱۲۰ ص. : مصور؛ ۱۹×۹/۵ س.م. |
| شابک | : ۹۷۸-۶۰۰-۷۴۱۶-۲۷-۳ |
| وضعیت فهرست نویسی | : فیبا |
| یادداشت | : نمایه . |
| موضوع | : جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹-۱۳۶۷ -- خاطرات |
| موضوع | : Iran-Iraq War, 1980-1988 -- Personal narratives |
| موضوع | : جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹-۱۳۶۷ -- عملیات هوایی ایران |
| موضوع | : Iran-Iraq War, 1980-1988 -- Aerial operations, Iranian |
| موضوع | : عملیات مرصاد |
| موضوع | : Operation Mersad |
| موضوع | : جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹-۱۳۶۷ -- عملیات والفجر ۸ |
| موضوع | : Iran-Iraq War, 1980-1988 -- Operation Val-Fajr 8 |
| موضوع | : جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹-۱۳۶۷ -- خارک |
| موضوع | : Iran-Iraq War, 1980-1988 -- Khark |
| شناسه افزوده | : ایران. ارتش. هیئت معارف جنگ شهید سپهبد علی صیاد شیرازی |
| رده بندی کنگره | : ۱۳۹۵ پ۴/ع۸/۱۶۲۸ DSR |
| رده بندی دیویی | : ۹۵۵/۰۸۴۳۰۹۲ |
| شماره کتابشناسی ملی | : ۴۵۱۳۶۶۶ |

پدافند هوایی در ۳ عملیات

نویسنده: سرتیپ پدافند هوایی ستاد براتعلی غلامی

نوبت و سال چاپ: اول / ۱۳۹۵

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۴۱۶-۲۷-۳

شمارگان: ۵۰۰

ناشر: انتشارات ایران سبز

مرکز پخش: تلفن: ۲۲۴۸۸۷۵۶ نمابر: ۲۲۴۸۸۶۵۰

صندوق پستی ۵۵۴ - ۱۹۵۷۵

قیمت: ۵۰۰۰ تومان

حق چاپ برای هیئت معارف جنگ «شهید سپهبد علی صیادشیرازی» محفوظ است.

" از همه نگارندگان حوادث جنگ و همه کسانی که توان انجام وظیفه در این مهم را دارند، درخواست می‌کنم از ثبت و ضبط جزئیات این دوران غفلت نکنند و این گنجینه تمام‌نشدنی را برای آیندگان به ودیعه بگذارند. "

" جنگ تحمیلی شکوه و عظمت ایمان و اسلام را در پهنای جهان منتشر نمود. "

امام خمینی (ره)

" می‌خواهم بگویم که این جنگ یک گنج است. آیا ما خواهیم توانست از این گنج استفاده کنیم؟ آن هشت سال جنگ، بایستی تاریخ ما را تغذیه کند. "

" دفاع مقدس مظهر حماسه است، مظهر معنویت و دینداری است، مظهر آرمان‌خواهی، مظهر ایثار و از خودگذشتگی است، مظهر ایستادگی، پایداری و مقاومت است، مظهر تدبیر و حکمت است، روایت آن جهاد نیز مقدس و جهاد است. "

مقام معظم رهبری حضرت آیت‌الله خامنه‌ای (مدظله‌العالی)

برای مقابله با دشمنان بلهستی ما چه ارتشی، چه سپاهی و چه بیچی ید و آمده و قدرت واحده باشیم.

«شهید سپید علی صیاد شیرازی - ۱۳۶۴/۱۱/۲۶»

همکاران:

سرتیپ ستاد ناصر آراسته

بررسی اولیه و نهایی

سرتیپ ۲ ستاد نجاتعلی صادقی گویا

بررسی، آماده سازی، نشر

الهه آموزگار

حروف نگاری، ویرایش ادبی

حامد خدمتی

صفحه آرایی، طرح جلد

معارف جنگ

«معارف جنگ» مجموعه‌ای از یافته‌ها، ذخایر و دستاوردهای جبهه‌های نبرد حق علیه باطل است که خداوند متعال به پاس فداکاری‌ها، ایثارگری‌ها و برکت خون شهدای والامقام، نصیب رزمندگان اسلام نموده و از سینه‌های جوشان آن‌ها به سینه‌های پاک و تشنه نسل جوان انقلاب اسلامی منتقل می‌گردد.

«هیئت معارف جنگ» از پاییز سال ۱۳۷۳، با تصویب حضرت امام خامنه‌ای و بنیان‌گذاری امیر سرافراز ارتش اسلام «شهید سپهبد علی صیادشیرازی» و حمایت‌های مادی و معنوی مقام معظم رهبری و فرماندهی کل قوا، این رسالت مهم را با روحیه متعالی بسیجی بر عهده گرفته و مفتخر است که با الهام از کلام نورانی خداوند متعال مبنی بر «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ»، با صداقت و تلاش دسته‌جمعی در این وادی مقدس گام نهاده و این رسالت افتخارآمیز را که با گرایش «پژوهشی - فرهنگی - عملیاتی و آموزشی» شکل گرفته است ادامه دهد و در این راه امید به لطف و یاری خداوند متعال دارد.

شیوه کار هیئت معارف جنگ در گردآوری تجارب جبهه‌های نبرد از سال ۷۳ تا سال ۷۸ بدین ترتیب بوده است که بر اساس زمان و مکان هر عملیات، جمعی از رزمندگان اسلام که در آن عملیات نقش مهمی را برعهده داشته‌اند به منطقه عملیات عزیمت نموده و با یادآوری خاطرات خود در صحنه نبرد و برداشت‌های تحریری، صوتی و تصویری، مجموعه‌ای از حقایق و واقعیت‌های تلخ و شیرین را گردآوری نموده است. هیئت معارف جنگ از سال ۷۸ تا سال ۹۵ بیش از ۱۴۰ عنوان کتاب مستند درباره وقایع هشت سال دفاع مقدس منتشر نموده است.

آموزش معارف جنگ نیز از سال ۱۳۷۴ به صورت نظری و میدانی برای هر دوره از دانشجویان سال ۳ دانشگاه افسری امام علی (ع) نیروی زمینی و از سال ۱۳۸۲ برای کلیه دانشگاه‌های افسری زمینی، هوایی، دریایی و فارابی ارتش جمهوری اسلامی ایران به اجرا در آمده و تا زمان نگارش این کتاب بیش از ۲۲ هزار نفر از فارغ‌التحصیلان دانشگاه‌های مزبور در دو مرحله نظری و میدانی آموزش دیده‌اند. از سال ۱۳۹۴، آموزش معارف جنگ برای دانشجویان سال ۳ دانشگاه قرارگاه پدافند هوایی خاتم‌الانبیاء (ص) نیز به اجرا درآمد.

هیئت معارف جنگ همچنین از سال ۱۳۸۸ آموزش کارکنان وظیفه در مقاطع تحصیلی فوق‌دیپلم، لیسانس، فوق لیسانس و دکترا در مراکز آموزش وظیفه را پی‌ریزی نمود و این عزیزان در زمان آموزش مقدماتی و قبل از عزیمت به یگان‌های سازمانی خود به مدت ۱۶ ساعت آموزش معارف جنگ را در ساعات فوق برنامه طی نموده که تا زمان چاپ این کتاب بیش از ۲۷۰ هزار نفر از کارکنان وظیفه که فارغ‌التحصیل دانشگاه‌ها و مراکز آموزش عالی کشور می‌باشند، آموزش نظری معارف جنگ را فرا گرفته‌اند. از سال ۱۳۹۰ افسران دوره عالی رسته‌ای، در هر دوره به مدت ۸ ساعت و تا سال ۱۳۹۵ تعداد ۳۰۴۳ نفر آموزش معارف جنگ را طی نموده‌اند. از بهمن سال ۱۳۹۳ تاکنون نیز، تعداد ۱۲۰ هزار نفر سربازان دیپلم و زیر دیپلم نیز در هر دوره به مدت ۸ ساعت تحت آموزش معارف جنگ قرار گرفته‌اند.

هیئت معارف جنگ «شهید سپهبد علی صیادشیرازی»

فهرست مطالب

| | |
|-----|-------------------------------------|
| ۹ | مقدمه |
| ۱۳ | جزیره خارک |
| ۳۳ | والفجر ۸ |
| ۴۱ | آماد رزمی قرارگاه رعد |
| ۵۲ | خلاصه تلاش‌ها برای آماده شدن |
| ۵۶ | مسئولیت‌های مهندسی رزمی در والفجر ۸ |
| ۵۷ | مسئولیت‌های آماد رزمی در والفجر ۸ |
| ۵۹ | مسئولیت‌های ارتباط رزمی در والفجر ۸ |
| ۷۶ | پل‌های بهمن شیر |
| ۸۷ | تجزیه و تحلیل والفجر ۸ |
| ۹۵ | عملیات مرصاد |
| ۱۱۵ | نمایه |



معرفی نویسنده

امیر سرتیپ براتعلی غلامی

متولد ۱۳۲۸ در اصفهان می باشد.

وی در سال ۱۳۴۸ وارد دانشکده افسری و در سال ۱۳۵۱ فارغ التحصیل گردید.

دوره های آموزشی:

دوره پدافند هوایی و تخصصی سیستم هاگ، دوره عالی، دافوس، دفاع ملی.

افتخارات:

سه سال ارشدیت در جنگ و مدال فتح، حضور مستمر در هشت سال دفاع مقدس، هم‌رزم شهید بابایی و شهید ستاری در جنگ و قرارگاه رعد.

مشاغل:

فرمانده گردان اورلیکن، فرمانده آتشبار هاگ، فرمانده گردان هاگ، فرمانده گروه پدافند خارک، امیدیه و تبریز در زمان جنگ، فرمانده بخش پدافند قرارگاه رعد، مدیر پدافند نهاجا، فرمانده آماد و پشتیبانی نهاجا، فرمانده پدافند نهاجا، معاون هماهنگ کننده نهاجا، جانشین قرارگاه پدافند هوایی خاتم الانبیاء(ص).

ایشان در حال حاضر از اعضاء مشاورین نظامی مقام معظم رهبری می باشد.

مقدمه

ارتش بعثی عراق جنگ تحمیلی را با یورش هوایی بر فضای مقدس جمهوری اسلامی ایران به صورت رسمی آغاز کرد و با حمله به رادار سوباشی و به شهادت رساندن جمع کثیری از مردان نمونه پدافند هوایی در علم و ایثار و شجاعت به پایان برد. سخت کوشان صبور همیشه بیدار پدافند هوایی از همان لحظه‌های اول جنگ تا واپسین لحظات آن، با دشمن درگیر بودند و در این مسیر پرفراز و نشیب، با مظلومیتی خاص و در سکوت، مرارت‌ها و سختی‌های طاقت‌فرسایی را متحمل شدند که زبان از بیان آنها قاصر است.

پدافند هوایی در شروع جنگ تحمیلی به روش هواپایه از فضای کشور دفاع می‌کرد. این روش گرچه پرهزینه بود، ولی راحت و آسان عملی می‌گردید و به نیروی انسانی زیادی هم نیازمند نبود.

ادامه طولانی مدت دفاع مقدس و به کارگیری سنگین تجهیزات پدافند هوایی هم‌زمان با قطع رابطه با کارخانه‌های سازنده تجهیزات و تحریم‌های سخت باعث گردید که روز به روز از قدرت پدافند هواپایه ما کاسته شود. این فرسودگی و ضعف

هم‌زمان بود با تجهیز بی‌قید و شرط و همه‌جانبه کشور عراق از سوی بلوک غرب و شرق و البته با ثروت اعراب منطقه، یعنی پشتیبانی کل جهان از کشور عراق در مقابل جمهوری اسلامی ایران. در نتیجه، نیروی هوایی عراق به یکی از مدرن‌ترین و قدرتمندترین نیروهای هوایی جهان تبدیل شد.

به هم خوردن تعادل و توازن هوایی ایران و عراق سبب گردید تا پدافند هوایی جمهوری اسلامی ایران توان سد نمودن نفوذ دشمن را به فضای جمهوری اسلامی ایران تا حدود زیادی از دست بدهد؛ لذا بالاجبار برای مقابله با دشمن متوسل به پدافند زمین‌پایه گردید.

با قدرت یافتن دشمن در عملیات هوایی، هجوم به داخل کشور شروع شد و کل منابع و مناطق حساس و حیاتی در تهدید دشمن قرار گرفت. این هجوم ابتدا از چاه‌های نفت، تصفیه‌خانه‌های کوچک و تلمبه‌خانه‌های نزدیک به مرز آغاز گردید و سپس به مرور توسعه پیدا کرده و به داخل و عمق کشور گسترش یافت.

هر قدر به قدرت هوایی عراق افزوده و از قدرت پدافند هوایی هواپایه کاسته می‌شد، نیاز ما به استقرار و گسترش تجهیزات پدافند هوایی زمین‌پایه افزایش می‌یافت. همراه با این افزایش، علاوه بر معضلات سنگینی که بر پدافند هوایی تحمیل می‌شد که عبارت بودند از: تهیه و تأمین تجهیزات و سیستم‌های

زمین به هوا، تأمین نیازمندی‌های اولیه پرسنل و...، پرسنل پدافند هوایی هم تحت فشار بیشتری قرار می‌گرفتند و در این راستا، شدت کمبود پرسنل، پدافند هوایی را کلافه کرده بود، زیرا مستقیماً فشار این کمبود به پرسنل موجود پدافند هوایی تحمیل می‌شد. در این دوران، پرسنل پدافند هوایی سخت‌ترین دوران زندگی خدمتی خود را سپری می‌کردند. آنها به نقاطی محروم و دورافتاده مأمور می‌شدند که کمترین امکانات زندگی برای آنها وجود نداشت و به علت نبود نفر جایگزین، مجبور بودند ماه‌ها در آن مکان دورافتاده بمانند. این سختی‌ها و مرارت‌ها، سال‌ها توسط پرسنل شجاع پدافند هوایی تحمل می‌گردید و غالباً به حدی بود که گاهی نفرات پدافند فقط چند روز در سال موفق به دیدار خانواده خود می‌شدند. همین نیروهای زحمت‌کش و سخت‌کوش در نقطه نقطه این سرزمین پهناور، از دل کویر و صحراهای سوزان خوزستان گرفته تا بلندترین و سردترین قله‌های زاگرس، حماسه‌های عظیمی آفریده‌اند که متأسفانه بسیاری از این رشادت‌ها، در سکوت و مظلومیت خاص پدافند هوایی به فراموشی سپرده شده و کسی یادی از آن نمی‌کند و یا دیگر به خاطر ندارد.

از این رو، بر آن شدم تا با توجه به توان ناچیزم و آنچه که در خاطرمانده، برای نمونه به سه مورد این حماسه‌ها که شاید «مشتی از خروار باشد»، نگاه کوتاهی داشته باشم. تأسف دیگر

اینکه در همین نگاه مختصر نیز، بسیاری از تاریخ‌های وقایع را به دلیل اینکه به خاطرمانده، ذکر نکرده‌ام که امید است خوانندگان محترم این قصور غیرعمدی را بر من ببخشند.

جزیره خارک

فشار بیش از حد کار در منطقه خوزستان باعث خستگی و فرسودگی ام شده بود. از شروع جنگ تحمیلی تا تابستان سال ۱۳۶۲، شبانه‌روز در منطقه خوزستان درگیر بودم. داوطلبانه به خوزستان رفته بودم. در ماه‌های اول هجوم عراق به خوزستان با پافشاری زیاد یک سایت هاگ را به منطقه نفت خیز خوزستان بردم و عملیاتی نمودم. این اولین باری بود که پرسنل ایرانی سایت هاگی را عملیاتی می‌کردند. در زمانی کوتاه پس از عملیاتی شدن این سایت، سایت دوم هاگ به منطقه منتقل گردید و فرمانده گردانی هاگ به بنده محول گردید، هنوز به گردان تازه‌تأسیس هاگ مسلط نشده بودم که به علت ریزش سنگینی که در پرسنل پدافند هوایی به دستور فرمانده وقت نهاجا، سرهنگ معینی‌پور، اتفاق افتاد بالاجبار فرماندهی گروه امیدیه نیز به من واگذار شد. در زمانی کمتر از یک سال مسئولیت گردان هاگ و گروهی که بنا به نیاز کشور روز به روز گسترش می‌یافت، به اینجانب واگذار شد. در روزهای آخر حضور من در منطقه، گروه پدافند هوایی امیدیه کل مناطق نفت خیز کشور را شامل می‌شد، در پهنه‌ای از جنوب دزفول تا

جزیره آبادان و از شرق تا بهبهان و بوشهر، که این پهنه عظیم تلمبه‌خانه‌های مستقر در کوه‌های زاگرس و تأسیسات ساحلی خلیج فارس را نیز شامل می‌شد، که بعداً به چهار گروه تقسیم شد: گروه ماهشهر، گروه اهواز، گروه بهبهان، گروه امیدیه. اداره چنین منطقه‌ای فوق‌العاده سخت و خسته‌کننده بود و باعث فرسودگی بیش از حد من شده بود.

فرماندهان و مسئولین وقت پدافند به منظور جلوگیری از این فرسودگی تصمیم گرفتند که بنده را به بهانه طی دوره دافوس به استراحت اجباری بفرستند. دوره دافوس کمتر از یک سال بود. حدود ده ماه از کلاس‌های دافوس گذشته بود که از طریق راننده فرمانده پدافند مطلع شدم فرمانده جدید پدافند هوایی (شهید خضرائی) با خودرو خود جلو دافوس نه‌جا منتظر من هستند. سوار خودرو ایشان شدم. ایشان فرمودند منتظر امتحانات آخر دوره نشوید. در آن زمان، بعد از طی دوره دافوس یک فرصت یک ماهه جهت مطالعه به دانشجویان داده می‌شد و بعد امتحان جامع گرفته می‌شد. ایشان فرمودند ما در تبریز وضعیت خوبی نداریم، تبریز گرفتار مسائل سیاسی است و گروه پدافند هوایی تبریز خارج از شهر است، امکان دارد اتفاقاتی بیفتد که باعث لطمه به پدافند هوایی گردد و همه را شرمند کند. در ضمن، درگیری‌ها دارد به شمال غرب کشیده می‌شود و ما نیازمندیم گروه تبریز را تقویت کنیم. به هر حال، ایشان ابلاغ

فرمودند که به عنوان فرمانده گروه تبریز به تبریز بروم و برای امتحان جامع برگردم. من مشتاق برگشتن به خوزستان بودم، ولی به ایشان گفتم من سرباز این نظام هستم، هر کجای این مملکت که صلاح باشد آماده خدمتگزاری هستم. چون با رفتن به تبریز احساس می‌کردم از جنگ دور می‌شوم، با کراهت و بدون تمایل عازم تبریز شدم. به علت اینکه در پدافند هوایی همه توجه‌ها به سمت جنگ، مخصوصاً جنوب، معطوف شده بود و گروه تبریز با مناطقی که درگیری‌ها در آن شدت داشت فاصله داشت، به همین علت، به ویرانه‌ای تبدیل شده بود. به هر چه دست می‌زدی فرسوده بود: سیستم آب‌رسانی، گرمایش، منازل سازمانی و... باعث شده بود پرسنل گروه تبریز به شدت ناراضی و گله‌مند باشند و البته حق داشتند. فقط مدت ۱۱ ماه در گروه تبریز ماندم. در این مدت زمان کوتاه، با کمک پرسنل تبریز، گروه را در تمام زمینه‌ها بازسازی کردیم و از همه مهم‌تر اینکه آب شهر را به گروه پدافند رساندم. آب آشامیدنی پرسنل با تانکر از شهر آورده می‌شد و در تانکرهای آلوده کنار خیابان‌ها ذخیره می‌شد. این دگرگونی‌های عظیم که زندگی راحت‌تر خانواده‌های پرسنل را همراه داشت، باعث رضایتمندی و خوش‌بینی پرسنل به انقلاب گردید، به گونه‌ای که امکان نفوذ هیچ عقیده مخالف و ضدنظام در پرسنل وجود نداشت. اقدامات انجام‌شده در آن زمان کوتاه هنوز زبازند همه، حتی خانواده‌های پرسنل، است.

روز تاسوعا بود و همه جا تعطیل (۶۴/۷/۳). صبح زود صدای زنگ منزل به صدا درآمد. شهید بابایی را پشت در مشاهده کردم، بی‌خبر آمده بود. هرچه اصرار کردم به داخل منزل نیامدند، چون نمی‌خواستند اهل خانواده صحبت‌های ما را بشنوند. کنار منزل ما مهمانسرای بود، به آنجا رفتیم. اول ایشان با شوخی شروع به صحبت نمودند.

- خیلی خوش می‌گذره! دو نفری با مصطفی از جنگ فرار کردید و برای خوشگذرانی به این منطقه خوش آب و هوا آمدید.

شهید مصطفی اردستانی به علت درگیری‌هایی که بین او و فرمانده نه‌جا ایجاد شده بود، به نشانه اعتراض از فرماندهی پایگاه استعفا داده بودند و به عنوان یک خلبان عادی به تبریز آمده بود. زمانی که من فرمانده گروه امیدیه بودم، شهید اردستانی فرمانده پایگاه امیدیه بودند و پشتیبانی‌های ایشان باعث کاهش بار سنگین اداره گروه گردیده بود و همین همکاری‌ها باعث مودت و دوستی عمیقی بین ما شده بود که شهید بابایی از آن خبر داشت.

اما مأموریت اصلی که شهید بابایی با عجله خودشان را به تبریز رسانده بودند قطع صدور نفت از جزیره خارک بود. ایشان فرمودند جزیره خارک از هستی ساقط شده و چیزی در جزیره باقی نمانده. هر دو اسکله نفتی به صورت کامل منهدم شده و

امروز سه روز است که صدور نفت کشور قطع شده. همین امروز حرکت کن و به تهران بیا. روز بعد از عاشورا من کنار باند دوشان تپه منتظر شما هستم تا به خارک برویم. گفتم وضع گروه تبریز چه می‌شود؟ با پدافند هوایی چه کنم؟ فرمودند همه چیز را هماهنگ کرده‌ام. تهران رسیدی بیا دوشان تپه کنار ستاد نهاجا و کلید یک منزل را از دژبان درب ورودی ستاد حفاظتی همان‌جا، که به زنجیر معروف است، بگیر؛ از طرف خیابان پیروزی مراجعه کن. همان روز یک خاور اجاره کردم و کلیه وسایل منزل را بدون بسته‌بندی داخل کامیون ریختم و به تهران فرستادم و خودم صبح روز عاشورا خیلی زود با خانواده با یک دستگاه خودرو ژیان به سمت تهران حرکت کردم. بعد از ظهر به تهران رسیدیم. کامیون قبل از ما به تهران رسیده بود. به دژبان مراجعه کردم و کلید و آدرس منزل را گرفتم. متأسفانه منزل واگذاری خرابه بود. تعدادی از شیشه‌های آن شکسته بود و در ورودی هم بسته نمی‌شد. همسر و فرزندانم حاضر نشدند در آن خانه مخروبه بمانند. منطقی هم بود. آنجا برای یک زن تنها و چند بچه خردسال قابل سکونت نبود. وسایل را کنار یکی از خیابان‌ها نزدیک همان خانه تخلیه کردیم و سعی کردیم به گونه‌ای روی هم بچینیم که محافظ هم باشند و به امید خدا رها کردیم. شبانه خانواده را به ترمینال رساندم و عازم اصفهان شدند. چون جایی برای خوابیدن نداشتیم، شب را داخل همان ژیان به صبح

رساندم. صبح اول وقت ژیان را کنار وسایل خانه رها کردم و با لباس کار و یک ساک کوچک وسایل شخصی، عازم باند فرودگاه دوشان تپه شدم. فاصله زیادی نبود. نیاز داشتم تنها با خودم فکر کنم. به فرودگاه دوشان تپه که رسیدم شهید بابایی منتظر من ایستاده بودند. ایشان در آن زمان معاون عملیات نهاجا و یکی از دو نفر عضو اصلی نظامی ستاد پدافند کل کشور بودند. ایشان در آن روز فردی را به نام حاج آقا باقرزاده به من معرفی کردند. ایشان مسئول گروه ضربت نهاجا در تهران و رئیس مرکز بیت الزهرا(س) بودند که کمک‌های مردمی را برای جبهه‌ها جمع‌آوری می‌کردند. تلفن تماسشان را به من دادند و گفتند مقداری نیازمندی همراه یک وانت نیسان پاترول برای شما به خارک فرستاده‌اند. هرگونه نیازمندی که در جزیره داشتید به ایشان تلفن بزنید برای شما می‌فرستند. همراه شهید بابایی سوار یک هواپیمای بونانزا شدیم و به سمت جزیره خارک پرواز کردیم. در تهران، فرصت صحبت و شرح چگونگی مأموریت خود را پیدا نکردم. در فرودگاه خارک، به اتاقی رفتیم و ایشان مأموریت من را در جزیره خارک این‌گونه بیان فرمودند:

در جلسه فوق‌العاده ستاد پدافند کل کشور که حضرات آیت‌الله خامنه‌ای و هاشمی هم حضور داشتند، اعضاء جلسه که اکثراً از وزارت نفت بودند، به علت وضعیت حادی که در صدور نفت به وجود آمده، تصویب کرده‌اند که مسئولیت دفاع

هوایی جزیره به شما محول گردد. من و شهید ستاری هم این تصمیم را بهترین تصمیم در این زمان می‌دانیم. با پدافند هوایی صحبت شده، بدون اینکه در سازمان پدافند جزیره تغییری حاصل شود، شما به عنوان رئیس عملیات مسئولیت پدافند از جزیره را به عهده بگیرید. شما به هیچ عنوان درگیر مسائل پشتیبانی و اداری نشوید. فقط عملیات! تلاش شما بر این باشد که جزیره و کشور را از این وضعیت بحرانی نجات دهید. تمام اختیارات معاونت عملیات نیرو به شما تفویض می‌گردد. هر نیازی بود، تلفنی به عملیات نیرو اطلاع دهید، به پدافند هوایی به عنوان دستور ابلاغ می‌گردد.

آنهایی که شهید بابایی را می‌شناسند می‌دانند که وقتی ایشان از کسی ناراحت بود با او صحبت نمی‌کرد، حتی روبه‌رو نمی‌شد. به همین علت و به دلیل وقایع رخ داده در جزیره، شهید بابایی همان‌جا سوار هواپیما شدند و برگشتند، بدون اینکه من را معرفی نماید. من در آن زمان، درجه سرگردی داشتم و پرسنل نفت بهتر از پدافندی‌ها من را می‌شناختند. استقبال خیلی سردی از من شد. شاید هم کسی از ورود من اطلاع نداشت. از فرودگاه خارج شدم. یک لندرو پدافند هوایی را دیدم. دست تکان دادم، نگه داشت و من را به گروه پدافند هوایی رساند. تا آن روز به جزیره خارک نرفته بودم. فرمانده گروه سرهنگ کرجی دوست، فردی مؤدب، متین، آرام

و سازگار بود. فرماندهان و پرسنل گروه را جمع کرد و بنده را معرفی نمود و در صحبت‌های خود تأکید فرمودند که دستورات من برای همه لازم‌الاجرا است. البته پرسنل پدافند حاضر در جزیره همه من را به طریقی می‌شناختند. چون اکثر پرسنل پدافند به صورت مأموریتی به گروه امیدیه آمده بودند، چون گروه امیدیه را مأمورین تشکیل می‌دادند و اکثراً در زمانی که من فرماندهی آن گروه را به عهده داشتم، گذارشان به گروه امیدیه افتاده بود. بدین گونه مسئولیت پدافند از این نقطه استراتژیک و سرنوشت‌ساز به بنده واگذار شد.

جزیره خارک دارای دو اسکله بزرگ نفتی به نام‌های اسکله «تی» و اسکله «آذریاد» بود. کل نفت صادراتی ایران از این دو اسکله صادر می‌شود. چند SPM هم در نزدیکی جزیره بود که از نفت جزیره تغذیه می‌شد و در مواقع خیلی شلوغ از آنها برای صادرات استفاده می‌شد. به دلایل مختلف، پدافند هوایی نتوانسته بود دفاع لازم را از جزیره به عمل آورد و به همین علت، جزیره - مخصوصاً دو اسکله اصلی - متحمل خسارات زیادی شده بود و صدور نفت به طور کامل قطع شده بود. بی‌اعتمادی بدی بین پدافند و پرسنل نفت به وجود آمده بود و در ده روز قبل از ورود من به جزیره چندین مرتبه درگیری لفظی و توهین‌آمیز بین پرسنل نفت و پدافند ایجاد شده بود. کار در جزیره متوقف بود. سرپرستی پرسنل وزارت نفت و مسئولیت جزیره به عهده فردی

جهادی، زحمت کش و پرغیرت به نام آقای ضیغمی بود، ولی آن قدر شبانه روز کار کرده بود و بلافاصله نتیجه زحماتش به باد رفته بود که حالت ناامیدی و بدبینی نسبت به پدافند بر او غلبه کرده بود و دیگر نظر خوبی به پدافند نداشت.

یکی از دلایل موفقیت عراق در خسارت زدن به جزیره هواپیماهای بلندپرواز میگ ۲۵ بود. بمباران‌های میگ ۲۵ نمی‌توانست خسارت بدی به جزیره بزند و ۹۰ درصد بمب‌های این‌گونه بمباران‌ها به داخل دریا ریخته می‌شد و از ۱۰ درصدی که به جزیره اصابت می‌کرد، شاید یک درصد آن خسارت وارد می‌کرد، آن هم به مکان‌های غیر حساس. ولی پدافند هوایی که می‌دید درگیری‌هایش با هواپیماهای میگ ۲۵ بی‌اثر است، با آنها درگیر نمی‌شدند، چون امیدی به شلیک‌های موشک و توپخانه خود نداشتند. معمولاً تیراندازی انجام نمی‌شد و همه به داخل سنگرها می‌رفتند و صدام هم از این نقص استفاده می‌کرد و هم‌زمان از ارتفاع پست به نقاط حساس حمله می‌کرد و خسارات سنگینی را وارد می‌کرد و این امور ناراحتی عناصر نفتی را فراهم کرده بود. ضعف پدافند هوایی در جزیره دلایل مختلفی داشت که همه دست به دست هم داده بود و چنین وضعیت بدی را به وجود آورده بود. اقدامات انجام‌شده به ترتیب عبارت بودند از:

۱. نقطه خیلی بلندی در جزیره وجود داشت که از آن نقطه تمام جزیره و بخصوص مواضع پدافندی به راحتی دیده می‌شد. از کمک‌های مردمی که توسط بیت‌الزهر(س) به جزیره فرستاده شده بود، وانت پاترول سفیدرنگی بود که هم به راحتی از این ارتفاع بالا می‌رفت و هم خیلی خوب از همه جزیره دیده می‌شد. به تمام مواضع پدافندی ابلاغ کردم در وضعیت قرمز من در این نقطه و شاهد فعالیت آنها هستم. همه باید در وضعیت قرمز، حتی اگر هواپیمای دشمن را هم ندیدند، چند رگبار کوتاه بزنند و از آن نقطه با بی‌سیم با تک تک مواضع و سایت هاگ در تماس بودم و بدین گونه بود که به داخل سنگر رفتن و دلسردی و بی‌تفاوتی پدافند پایان یافت.

۲. پرسنل وزارت نفت در اثر تلاش‌های چندین ساله‌ای که در خوزستان داشتم خیلی خوب من را می‌شناختند و مرا قبول داشتند، مخصوصاً برادر عزیزم آقای ضیغمی. همان روز اول حضور من در جزیره همه همراه آقای ضیغمی به گروه پدافند آمدند و ضمن خوشامدگویی اعلام کردند برای هرگونه کمکی آماده‌اند تا پدافند هوایی بهتر به وظیفه خود عمل نماید و تاریخ مشخصی را خواستند تا با امنیت، بازسازی جزیره را شروع نمایند، که من قول ۱۰ روز بعد را به آنها دادم. ایشان هم گفتند ما هم چنین زمانی را نیاز داریم تا تدارکات شروع کار را آماده نمائیم. در همان جلسه، قول دادند نیازمندی‌های رفاهی

پدافند هوایی، من جمله کانکس‌های محل زیست و وسایل مورد نیاز سرمایه‌گذاری پدافند هوایی را در ظرف همین ده روز تأمین نمایند که در بالاترین سطح انجام دادند و همه نیازمندی‌های پرسنل زحمت‌کش پدافند هوایی در بالاترین سطح ممکن تأمین شد و کمبود یا نقصانی در جزیره باقی نماند و این اولین اقدامی بود که پرسنل عملاً شاهد آن بودند.

۳. به منظور کمک به پدافند هوایی در جزیره از طریق قرارگاه خاتم‌الانبیاء، جهاد استان فارس مأموریت یافته بود با تمام توان به جزیره بیاید و نیازمندی‌های پدافند هوایی را تأمین نماید که پرسنل جهاد سازندگی در روز دوم خود را به گروه پدافند رساندند و آمادگی خود را جهت همکاری اعلام نمودند.

۴. پدافند هوایی سپاه پاسداران و نیروی دریایی ارتش هم در روز دوم حضور من در گروه پدافند هوایی خارک حاضر شدند و جهت شرکت در پدافند جزیره اعلام آمادگی نمودند.

زمینه برای شروع طرح‌ریزی یک پدافند قدرتمند از جزیره آماده شده بود. در این دو روز، ضمن جمع‌آوری کمک‌ها و آماده نمودن آنها نقطه به نقطه جزیره را بازدید کردم و آماده طرح‌ریزی جدید شدم. پرسنل موجود در جزیره همه پرتلاش و زحمت‌کش بودند و آمادگی برای اجرای طراحی‌های جدید را داشتند. فقط در زمینه اسکای‌گارد با کمبود متخصص مواجه بودیم که در همان روز اول درخواست نمودم سروان سینکی به جزیره بیاید و

ایشان روز سوم کار در جزیره حاضر بودند. تقدم امور طراحی در جزیره به این قرار بود:

۱. اسکای گارد: در بررسی به این نتیجه رسیدیم که برای ایجاد یک پوشش کامل از جزیره توسط این سیستم نیاز به هشت رسد اسکای گارد در جزیره است. با (مرحوم) سروان سینکی محل یک به یک مواضع مشخص گردید و بنا شد جهاد استان فارس در ظرف یک هفته مواضع تعیین شده را آماده استقرار نماید، ولی سنگری ساخته نشود. به یاد دارم به رئیس جهاد فارس گفتم شما نیاز به سنگر دارید، ولی سنگر ندارید (سنگر سازان بی سنگر لقب جهادی‌ها در زمان جنگ بود)، ولی ما نه سنگر داریم و نه نیاز به آن. سه رسد اسکای گارد ناقص و غیراصولی در محل‌های نامناسب در جزیره وجود داشت. بقیه نیازمندی تا هشت رسد کامل و پرسنل و تجهیزات لازم توسط سروان سینکی درخواست شد. به مرحوم سروان سینکی در تخصص اسکای گارد، چه فنی و چه عملیاتی، همه اعتماد کامل داشتیم. چند سالی که در خوزستان با هم بودیم غیرممکن بود سیستمی را آماده کند و پس از حمله دشمن هواپیمایش سرنگون نشود. خدا رحمتش کند، افسر باسواد، دقیق و سخت‌گیری بود. سیستم اسکای گارد به سروان سینکی واگذار شد و جهاد فارس هم کار آماده‌سازی مواضع را در تقدم اول و به صورت شبانه‌روزی شروع کرد و شرکت نفت هم هم‌زمان مشغول

آماده نمودن سایر امکانات مورد نیاز، مانند آب و برق و سایر نیازمندی‌های محل زیست و رفاهیات گردید، یعنی هم‌زمان تجهیزات هشت رسد کامل اسکای‌گارد و پرسنل ساخت مواضع و تأمین نیازمندی‌ها در حال آماده شدن بود و همه اینها در زمانی کمتر از ده روز قول داده شد.

۲. هاگ: یک سایت هاگ در جزیره آماده کار بود که به علت تکی بودن قابل اعتماد کار دائم نبود و اغلب در اثر بمباران‌ها، غیرعملیاتی می‌شد. دو سایت دیگر هم یکی در جزیره خارک و دیگری در جزیره خارکو به پدافند هوایی جزیره اضافه گردید که محل سایت‌ها مشخص شد و جهت آماده‌سازی تحویل جهاد استان فارس داده شد تا سریع آماده نماید. فرماندهان سایت معین شدند و در محل سایت‌ها به منظور سرعت در آماده‌سازی به صورت شبانه‌روزی گمارده شدند.

۳. جهت پوشش ارتفاع پست جزیره از تعدادی توپ ۲۳ و ۳۵ مم استفاده می‌شد که با تشکیل پوشش کامل ارتفاع پست سیستم اسکای‌گارد روی جزیره، گسترش قبلی آنها موضوعیت خود را از دست داده و نیاز بود با نگرشی تازه به مأموریت و گسترش آنها نگریسته شود. به همین علت، از آنها برای ایجاد سد آتش فشرده و سنگین روی اسکله‌ها در مواقع حمله‌های موشکی و ارتفاع پست سنگین دشمن استفاده گردید و به طریقی گسترش یافتند که با فرمان سد آتش کاملاً دو اسکله

جزیره زیر پوشش آتش سنگین آنها قرار می‌گرفت. کلیه جنگ‌افزارهای متفرقه ۲۳ و ۳۵ جزیره همراه تعدادی از توپ‌های ۲۳ مم سپاه پاسداران تشکیل‌دهنده این سد آتش روی دو نقطه حساس جزیره بود و اطمینان بیشتری را جهت دفاع از دو اسکله جزیره ایجاد می‌نمود.

۴. به علت اینکه شرایط ساحل و فرورفتگی و پیشرفتگی آن، امکان استقرار پدافندی اطراف جزیره را در یک فاصله معینی نمی‌داد تا بشود یک خط منظم دفاعی اطراف جزیره به وجود آوریم، لذا بعضی مواضع ۵ کیلومتر و بعضی ۱۰ کیلومتر تا جزیره فاصله داشتند. مثلاً چاه نفتی که یک قبضه توپ ۵۷ مم بر روی آن مستقر بود، تا جزیره ۱۰ کیلومتر فاصله داشت، ولی ناوچه‌های دریایی مجهز به سلاح‌های پدافند هوایی را در ۵ کیلومتری مستقر کرده بودیم. تلاش کردیم تا در فاصله حدود ۵ تا ۱۰ کیلومتری اطراف جزیره، با ترکیب ناوچه‌های (دو ناوچه کلاس پیکان) نیروی دریایی، به صورت دائمی و یک رسد توپ اسکای‌گارد روی یک کشتی بزرگ سوخته و در جزیره خارکو یا سایت هاگ و روی چاه‌های نفت با توپ ۵۷ مم نزدیک جزیره یک رینگ آتش کامل تشکیل دهیم، گرچه رینگ منظمی نبود، ولی سلاح‌های این رینگ کاملاً با هم تقاطع آتش داشتند. این رینگ عمدتاً از سلاح‌های توپخانه با برد بلندتر مثل توپ‌های ۳۵ مم پدافند هوایی و توپ‌های ۵۷ مم

سپاه پاسداران و سیستم‌های توپخانه نیروی دریایی مستقر روی ناوچه‌ها که همه از سلاح‌های توپخانه برد بلند آن زمان بود، تشکیل شده بود. این رینگ دفاعی باعث گردیده بود که به دفاع از جزیره عمق بیشتری داده شود و یک اعلام خبر مطمئن و به موقع برای حملات ارتفاع پست خارج از دید رادارهای موجود در جزیره باشد که عملاً کارایی فوق‌العاده موافی داشت.

۵. یک دستگاه رادار AR1 انگلیسی به صورت غیرعملیاتی در زمان شروع آماده‌سازی جزیره متعلق به نیروی دریایی در نقطه‌ای فوق‌العاده مناسب در جزیره استقرار داشت که چون از خانواده رادار AR5 پدافند هوایی در تبریز بود، پرسنل فنی رادار تبریز کاملاً به آن مسلط بودند که از تبریز احضار شدند و این رادار هم در همان ۱۰ روز اورهال کامل گردید و در بهترین وضعیت کاری قرار گرفت و مرجع اصلی اعلام خبر جزیره شد.

همه شبانه‌روز کار می‌کردند. به هر نقطه جزیره که نگاه می‌کردی گرد و خاک بود، همه مشغول آماده‌سازی مواضع بودند، اسکله‌های جزیره همیشه در حال تخلیه بار بود. همه قول داده بودند ده روزه مأموریت‌های خود را به پایان برسانند و مسئولین مملکت، مخصوصاً شهید بابایی، مرتب پیگیر پیشرفت کار بودند. در این ده روز، هر روز چند موضع به اتمام می‌رسید و

همان گونه که تجهیزات می‌رسید، مستقر می‌شد. هشت رسد اسکای گارد در تقدم اول بود که در همان هفته اول تمام مواضع هشت رسد کامل در جای خود مستقر شدند، بجز سایت‌های هاگ در همان ده روز که قول داده شده بود همه مواضع مستقر شدند، مخصوصاً هشت رسد اسکای گارد که همه امید ما به آنها بود و با وسواس و دقت زیادی چک شدند. برای هر رسد وسایل اندازه‌گیری عناصر جوّی و اندازه‌گیر سرعت گلوله تهیه و عملیاتی شده بود و در شب آخر، همه چک تیراندازی عملی شدند و دقت عبور گلوله‌ها از کیت TV اندازه‌گیری شد. صبح روز یازدهم همه در شرکت نفت حاضر شدیم و آمادگی خود را جهت تأمین امنیت برادران زحمتکش و عزیز شرکت نفت اعلام نمودیم. آنها با شدت کار بازسازی را شروع کردند و یک روز بعد اولین کشتی جهت بارگیری به اسکله تخریب شده «تی» بسته شد و بارگیری شروع شد. هنوز هفت روز نگذشته بود که تعداد کشتی‌های در حال بارگیری به چهار فروند رسید. با بسته شدن کشتی‌ها به اسکله، حملات هوایی عراق شدت گرفت، هم از ارتفاع بالا، هم ارتفاع متوسط و هم ارتفاع پست، ولی این جزیره دیگر جزیره قبلی نبود. در مدتی کوتاه، با کمک و همیاری جهاد استان فارس، پدافند هوایی، نیروی دریایی، سپاه پاسداران و وزارت نفت تبدیل شده بود به سدّی غیرقابل نفوذ. در روزهای اول کار، جزیره روزانه شاید ۲۰ ساعت در وضعیت قرمز بود و همه

با دشمن درگیر بودیم، چون همه جا آب بود نمی توانم بگویم چند فروند هواپیمای دشمن سرنگون شد، ولی اطمینان دارم حدود ۱۰ فروند موشک کرم ابریشم و اگزوسه دشمن را مورد اصابت قرار دادیم. آنچه باعث رضایت و شادی پرسنل نفت شده بود و تشکر همیشگی آنها را همراه داشت و هنوز هم قردران آن هستند، این بود که دیگر هیچ بمب و موشکی از ارتفاع متوسط و پست به جزیره اصابت نکرد و هیچ یک از پرسنل نفت کوچکترین آسیبی ندیدند. بمباران های ارتفاع بالای دشمن ادامه داشت، ولی هیچ آسیبی به جزیره نمی رساند، فقط چند مرتبه منابع نفت داخل جزیره مورد اصابت قرار گرفت که خیلی زود خاموش شد. در آن زمان، پدافند هوایی توان درگیری با اهداف ارتفاع بالا را نداشت و این بمباران ها از ارتفاع بالای ۷۰ هزار پا انجام می شد. جهاد خودکفائی نهاجا همراه با پرسنل هاگ و پرسنل نیروی دریایی تلاش جدی و سنگینی را جهت شلیک موشک استاندارد نیروی دریایی با سیستم هاگ انجام دادند، که گرچه زحمت زیادی کشیده شد، ولی برد موشک های استاندارد هم در شلیک های مختلف به ارتفاع هواپیماهای میگ ۲۵ نرسید. البته تلفیق موشک اتاندارد با سیستم هاگ و شلیک آن با سیستم جدید با امکانات آن روز دستاورد کمی نبود، ولی ما به هدف خود نرسیدیم.

تلاش سنگینی که کل مملکت جهت حفظ صدور نفت انجام داد کم نبود. وزارت نفت در پشتیبانی بی حد از پدافند هوایی، مخصوصاً رفاه پرسنلی و از همه مهم‌تر بازسازی سریع و باورنکردنی جزیره سنگ تمام گذاشت. جهاد فارس با روحیه جهادی، فداکاری و ایثار را به معنی واقعی به جزیره آورده بود. بعضی مواقع روزها ۲۴ ساعته گرسنه کار می‌کردند، قیافه‌ها خسته بود، ولی شادی آنها دیدنی بود. به هر ارگان و شخصی دستوری ابلاغ می‌شد با تمام وجود می‌پذیرفت و با اشتیاق به اجرای آن می‌کوشید. چه مردان شجاع و دریادل و منظم و متخصص نیروی دریایی و چه پرسنل فداکار و خداجوی سپاه پاسداران؛ همه این هم‌دلی‌ها و ایثار و گذشت باعث شد صدام از فکر نزدیک شدن به جزیره خارک بیرون بیاید و با یاری خداوند متعال از آن روز به بعد حتی یک گلوله صدام به جزیره اصابت نکرد و تا پایان جنگ، نفت ما با ظرفیت کامل و بدون کوچکترین آسیب یا وقفه‌ای از جزیره خارک صادر شد.

برای یادآوری مجدداً مروری بر اقدامات انجام‌شده در جزیره می‌کنم.

۱. ایجاد یک دیدگاه فیزیکی در بلندترین نقطه جزیره و کنترل عملکرد کل مواضع جزیره در مواقع حمله دشمن.
۲. ایجاد یک رینگ هشت رسد اسکای گارد به گونه‌ای که حتی یک شکاف نفوذ کوچک باقی نگذاشته بود، مخصوصاً

جزیره خارک ۳۱

پوشش روی دو اسکله جزیره و عملیاتی نگه داشتن این هشت رسد به صورت کامل و استاندارد با تأکید بر اعمال عناصر جوئی و سرعت گلوله لحظه‌ای (اطمینان از عملکرد صحیح اندازه‌گیرهای سرعت گلوله) به منظور دفاع مخصوصاً در برابر موشک‌های دشمن.

۳. بمباران‌های سنگین در جزیره خارک لرزش‌های سنگین را ایجاد می‌کرد؛ لذا اگر بمب‌های ارتفاع بالا به نزدیکی سایت‌های هاگ اصابت می‌کرد، موج انفجار و سوزش آن سایت را غیرعملیاتی می‌کرد (که متأسفانه این نقص هاگ است). بنابراین، برای اطمینان از تداوم دفاع ارتفاع پست، از سایت دوم هاگ در جزیره و سایت هاگ خارکو استفاده می‌شد.

۴. طراحی جدید با افزایش سلاح‌های توپخانه ارتفاع پست ۲۳ و ۳۵ م و به گونه‌ای که یک پوشش کامل آتش انبوه کل جزیره، مخصوصاً اسکله‌ها، را بپوشاند و مانعی برای هشت رسد اسکای‌گارد که اصلی‌ترین دفاع ارتفاع پست جزیره بودند نگردد.

۵. ایجاد یک رینگ خارجی دفاعی برای عمق دادن به پدافند جزیره در فاصله بین ۵ تا ۱۹ کیلومتری اطراف جزیره با توجه به امکانات موجود مانند جزیره خارکو، چاه‌های نفت‌کشتی سوخته موجود در منطقه و ناوچه‌های نیروی دریایی

با تلفیق و ادغام نیروهای سپاه پاسداران نیروی دریایی و پدافند هوایی و کمک‌های وزارت نفت برای کمک‌رسانی.

رشادت‌های پدافند هوایی در جزیره خارک هنوز هم سر زبان‌های پرسنل نفت منطقه است و خاطرات خوشی را از پدافند هوایی جزیره خارک در اذهان پرسنل نفت به یادگار گذاشته است.



توپ ۳۵ مم ضد هوایی اورلیکن

والفجر ۸

جزیره خارک به آرامش رسیده بود. صدام تمام تلاش خود را برای نابودی جزیره انجام داده بود، ولی به نتیجه دلخواهش نرسیده بود. کاری هم از موشک‌های گران‌قیمت فرانسوی‌اش برنیامد. به طور کلی، دیگر جرئت نزدیک شدن به جزیره از ارتفاع متوسط و پایین را نداشت. روزهای خوشی را در جزیره در حال تجربه کردن بودیم. آرامشی همراه با افتخار و رضایتمندی توأم با تشکر پرسنل نفت باعث شده بود پرسنل پدافند هم با روحیه بالا آماده مقابله با هر حمله یا هجوم دشمن به انتظار نشسته باشند.

ساعت ۷ صبح بود. روی اسکله آذریاد مشغول بازرسی بودم که بی‌سیم موضع اطلاع داد سرهنگ بابایی با سرگرد غلامی کار دارند. به سرعت عازم عملیات شدم و با معاونت عملیات نیرو تماس گرفتم. شهید بابایی فرمودند من عازم اهواز هستم. شما هم هرچه زودتر خودتان را به اهواز برسانید. بعد هم مثل همیشه شروع به شوخی کردند: «مگر خارک خبری است؟ مثل تبریز رفتی تفریح! فقط مصطفی را نبردی (شهید اردستانی).» جداً

هم محلی شده بود برای تفریح، مخصوصاً بالای دیدگاه من: ارتفاع وسط جزیره.

حدود ساعت ۸/۵ باز هم همان هواپیمای بونانزایی که با آن ۱۱ ماه قبل به جزیره آمده بودم، در فرودگاه خارک به زمین نشست. با آن عازم اهواز شدم. با روش شهید بابایی بی سر و صدا و بدون خداحافظی و مراسم تودیع گروه خارک را ترک کردم. نزدیکی نماز ظهر به گروه اهواز رسیدم. در زمان جنگ، هر وقت به خوزستان می‌رسیدم حالت آن را داشت که به خانه خود برگشته‌ام. نماز ظهر را در جهاد خودکفائی خواندیم و ناهار هم مهمان جهاد بودیم. بعد از کمی استراحت به مدرسه نیم‌ساز گروه اهواز که تازه آب و جارو شده بود، رفتیم. در یکی از اتاق‌های مدرسه موکتی انداخته بودند، نقشه‌ای در وسط آن پهن بود و شهید بابایی در گوشه اتاق ساکت نشسته بود. وارد شدم و سلام کردم. با شهید بابایی مشغول صحبت درباره خارک بودم که شهید ستاری وارد اتاق شدند. برعکس شهید بابایی که خیلی ساکت و کم حرف بودند و خیلی آهسته صحبت می‌کردند، ورود شهید ستاری همراه با سر و صدا و خنده و شادی بود. بعد از حضور شهید ستاری اتاق شلوغ شد. در ابتدای جلسه فقط در مورد عملیات بدر و خیبر صحبت شد، از ناکامی‌ها، سختی‌ها و... مخاطب تمام صحبت‌ها من بودم. چون تنها کسی که در این عملیات شرکت نداشت من بودم، که در جزیره خارک درگیر بودم. آنچه در بحث‌ها بیشتر جلب نظر می‌کرد سردرگمی‌ها،

به‌م‌ریختگی‌های سلسله‌مراتب، عدم وجود فرماندهی منسجم، نبود قطعات یدکی و تعمیرات و نرسیدن غذا و سوخت و آب به مواضع و خسارات سنگین و عدم توان دفاع از منطقه بود. بحث‌های زیادی در مورد تمام نارسائی‌ها و سختی‌ها به میان آمد، ولی از همه مهم‌تر، برتری مطلق دشمن بر فضای منطقه عملیات بود که باعث تضعیف شدید روحیه پرسنل پدافند هوایی و ناامیدی آنها جهت ایستادن در مقابل هواپیماهای دشمن گردیده بود. خلاصه کلام که همیشه در ذهن من باقی ماند و برای همیشه فراموش نمی‌کنم این بود که شهید بابایی فرمودند «غلامی نبودی بینی در بدر و خیبر چقدر خواری کشیدیم. هواپیماهای دشمن زباله روی سر ما می‌ریختند.» و شهید ستاری فرمودند «در عملیات بدر و خیبر به ما ثابت شد که دیگر با تجهیزات و با روش کلاسیک نمی‌توانیم با دشمن بجنگیم. نیازمند ابتکارات، نوآوری و جنگیدن غیرمستقیم هستیم.» نفرات حاضر در جلسه اکثراً در عملیات بدر و خیبر شرکت داشتند: شهید بابایی، شهید ستاری و حاج آقا قشقائی؛ تنها نفری که در آن عملیات حضور نداشت من بودم. دامنه صحبت‌ها در مورد بدر و خیبر خیلی وسیع بود. آن‌گونه که من شنیدم حتی از یک مورد هم کسی رضایت نداشت. حتی اعلام می‌کردند همه تجهیزات ارسالی به منطقه غیرعملیاتی بوده است.

موارد مهم برداشت‌های من از مجموعه بحث‌های آن روز بدین صورت بود:

۱. ضعف تصمیم‌گیری صحیح و بموقع بر مبنای واقعیات صحنه نبرد.

۲. ضعف در اجرای تصمیمات و فرامین به صورت لحظه‌ای، به علت نبود فرماندهی متمرکز و امکانات.

۳. ضعف شدید در پشتیبانی‌های فنی و تدارکاتی و سررشته‌داری.

۴. حجیم بودن سیستم‌ها و تجهیزات جانبی اضافی.

۵. عدم وجود طرح جامع پدافند هوایی برای منطقه جهت پوشش کامل در سطح و ارتفاع.

۶. بدون پوشش و عریان بودن منطقه نبرد برای استتار تجهیزات پدافندی.

۷. امکانات فوق‌العاده ضعیف تعمیرات سیستم‌ها و قطعه‌رسانی.

۸. نبود تجهیزات فریب و سازمانی جهت اجرای این‌گونه امور به منظور حفظ تجهیزات اصلی و خسته نمودن دشمن.

۹. کمبود شدید وسایل تحرک و جابجایی مانند کامیون، تانکر، جرثقیل...

۱۰. سایت‌سازی‌های کلاسیک و استاندارد مشخص و شناخته‌شده برای دشمن.

۱۱. پخش امواج بی‌رویه و حساب‌نشده از همان ابتدای استقرار به منظور تعمیرات، تنظیمات و درگیری‌ها.

۱۲. در جمع‌بندی کلی، به این نتیجه رسیده بودند که انجام پشتیبانی پدافند هوایی از مناطق نبرد با سازمان و سلسله مراتب و فرماندهی موجود امکان‌پذیر نیست.

در پایان جلسه، شهید ستاری اعلام فرمودند: «قرارگاه مرکزی خاتم‌الانبیاء(ص) به این نتیجه رسیده است که باید قرارگاه مستقلی را زیر نظر ستاد پدافند کل کشور و تحت فرماندهی قرارگاه خاتم تشکیل دهیم که کلیه امور مربوط به مناطق درگیری را مستقلاً به عهده بگیرد و در چگونگی پشتیبانی از مناطق درگیر اختیار تام داشته باشد و ضمن اینکه نهاجا و پدافند هوایی موظفند همه‌گونه پشتیبانی از این قرارگاه به عمل آورند. قرارگاه مرکزی خاتم‌الانبیاء(ص) نیز حداکثر توان خود را جهت پشتیبانی از این قرارگاه به عمل خواهد آورد. ضمناً سرهنگ بابایی به فرماندهی این قرارگاه منصوب شده‌اند. چگونگی کار و سازمان آن را جناب سرهنگ بابایی مشخص و ابلاغ می‌فرمایند.» در حقیقت، عملیات پدافند هوایی بدر و خیبر نقطه عطفی بود در پوشش هوایی مناطق درگیر در نبردهای سطحی و باعث دگرگونی در اندیشیدن و چگونگی پشتیبانی‌های پدافندی از عملیات زمینی گردید. در این جلسه شهیدان بزرگوار شهید بابایی و شهید ستاری و حاج آقا قشقایی و مرحوم شیبانی و اینجانب حضور داشتیم. به کسی از

مسئولیت آینده او صحبتی نشد، ولی مسئله برای ما روشن بود، چون کسی بجز من از پدافند هوایی در جلسه نبود. جلسه خیلی کوتاه بود و شهید بابایی هم صحبتی نفرمودند. بعد از صحبت‌های شهید ستاری همه ساکت بودند، چون برای همه مأموریتی جدید، ناشناخته و گنگ بود. گروه اهواز دارای امکاناتی نبود، همه دنبال محلی برای استراحت می‌گشتند، چون از راه‌های دور آمده و خیلی خسته بودند. بعد از نماز مغرب و عشاء، شام مختصری خوردیم و من در همان محل جلسه استراحت کردم، ولی تا صبح امکانات موجود در گروه اهواز را مرور می‌کردم. گروه اهواز جای مناسبی برای انجام چنین مأموریتی نبود. تصمیم گرفتم در جلسه فردا اعلام کنم انجام چنین مأموریت سنگینی با امکانات موجود در اهواز امکان‌پذیر نیست. روز بعد حدود ساعت ۱۰ جلسه برگزار شد. همه منتظر بودند تا شهید اردستانی هم از تهران به اهواز برسند و جلسه تشکیل گردد. در همان شروع جلسه، نام قرارگاه «قرارگاه عملیاتی رعد» اعلام شد و مأموریت پشتیبانی آفند هوایی و پدافند هوایی از عملیاتی که در آینده نزدیک انجام خواهد شد و والفجر ۸ نام دارد را ابلاغ کردند و یک ماه زمان برای آماده شدن تعیین شد. شهید بابایی مسئولیت آفند قرارگاه را به شهید اردستانی و پدافند هوایی قرارگاه را به من محول نمودند. یک ماه فرصت جهت آماده شدن برای عملیات زمان خوبی بود. امکان آماده شدن در چنین زمانی به خوبی میسر بود. در همین جلسه،

حاج آقا شیبانی مسئول و فرمانده آماد رزمی قرارگاه و حاج آقا قشقائی فرمانده و مسئول مهندسی رزمی معرفی شدند. سرهنگ نظری، از مدیریت ارتباط معاونت عملیات نهاجا، نیز حضور داشتند که قرار شد چگونگی تأمین ارتباط منطقه را بررسی نماید و در جلسه بعدی روی آن بحث شود و تصمیم گرفته شود. بلافاصله من اعلام نمودم در این مکان امکان آماده شدن برای عملیات نیست و گروه اهواز امکانات لازم را برای این‌گونه مأموریت‌ها ندارد. همه اعضاء جلسه، بجز شهید اردستانی، با نظر من مخالف بودند و اظهار می‌کردند امکانات را به وجود می‌آوریم. محل پیشنهادی من پایگاه امیدیه بود. شهید اردستانی از نظر من پشتیبانی فرمودند و گفتند من که مجبورم به پایگاه امیدیه بروم، بهتر است پدافند هوایی هم به امیدیه بیاید. خوشبختانه شهید بابایی این نظریه را پذیرفتند و فرمودند فعلاً شما دو نفر به امیدیه بروید تا ببینم با بقیه چه کار کنم. در ابتدای کار، ستاد گردان پروازی پایگاه را به عنوان ستاد قرارگاه در اختیار گرفتیم و کار را شروع کردیم. بعداً یکی از شیلترهایی که به منظور امور اداری ساخته شده بود را به مرکز قرارگاه آفند و پدافند اختصاص دادیم، چون هم به هواپیماهای پروازی نزدیک بود و هم به مرکز تعمیرات پدافند هوایی و محل تمرین‌های پرسنل عملیاتی، چون دو شیلتر دوقلوی بزرگ نزدیک به این مکان را جهت تعمیرات و نگهداری تجهیزات در اختیار گرفته بودیم.

پایگاه امیدیه دارای انبارهای بزرگی بود که می‌توانستیم تمام خودروها و جرثقیل‌ها و تجهیزات اضافی را داخل آن جای دهیم. آنچه از تجهیزات تست شده و آماده حرکت داشتیم به مرور به این انبارها منتقل کردیم. البته تمام تجهیزات و وسایل جانبی تحویل آماد رزمی بود.

لازم به ذکر است که پایگاه امیدیه پایگاهی فوق‌العاده بزرگ و آماده عملیات بود. روزهای شروع جنگ تحمیلی به عنوان فرمانده آتشبار هاگ داوطلبانه به این پایگاه آمدم و بعداً فرمانده گردان هاگ و فرمانده گروه در همین پایگاه شدم و شهید اردستانی هم به عنوان فرمانده پایگاه در همین پایگاه حضور داشتند.



هواپیمای اف ۱۴

آماد رزمی قرارگاه رعد

فرماندهی و مسئولیت این بخش به حاج آقا شیبانی، یکی از پرسنل انقلابی و متدین نهاجا، محول گردید. ایشان یکی از پرسنل سابقه دار در فعالیت‌های روزهای اول پیروزی انقلاب بودند و همه احترام خاصی برای ایشان قائل بودند. فوق‌العاده پرتلاش، غیرتمند و آماده پذیرش هر مأموریت و مسئولیتی بود. ضمناً ایشان از پرسنل سرشناس فرماندهی لجستیکی نهاجا بودند که فرماندهی و پرسنل وقت لجستیکی حرف‌شنوی خوبی از ایشان داشتند.

در شروع کار، ایشان اعتقاد داشت که کار پشتیبانی را می‌توانند از اهواز انجام دهند، چون به وسعت مأموریت و مسئولیت‌های خود آشنا نبودند و به مأموریت خود به چشم غیرفنی نگاه می‌کردند. شهید بابایی هم فرمودند: «من پشتیبانی قدرتمند و فراگیر در تمام زمینه‌ها می‌خواهم: تأمین تجهیزات سلاح و لوازم جانبی، تعمیرات، در تمام زمینه‌ها، تأمین قطعات یدکی و سررشته‌داری. این‌گونه پشتیبانی‌ها باید به گونه‌ای باشد که پرسنل در رفاه کامل باشند. محل برای من مهم نیست، هر کجا می‌توانید به وظیفه خود بهتر عمل کنید، همان‌جا خوبست.» حاج آقا شیبانی خیلی زود متوجه شدند که از اهواز قادر به انجام مأموریت نیستند. اولین قدم درخواست وسائل از

نهاجا بود که از اهواز به علت عدم دسترسی به سیستم ماتریل نهاجا ممکن نبود.

به همین منظور، یکی از انبارهای پایگاه امیدیه را تحویل گرفت، که مجهز بود به ترمینال کامپیوتر نهاجا و شروع به درخواست و ذخیره سازی نیازمندی های فنی، از سیستم های هاگ و اسکای گارد گرفته تا خودروهای کششی و جرثقیل ها و تانکرهای مورد نیاز نمودند. در همین محل، کلیه قطعات یدکی مورد نیاز پرمصرف سیستم ها نیز درخواست و ذخیره می شد. مسئولیت این امور را یکی از خبرگان ماتریل نهاجا به نام آقای عبدالله قندهاری انجام می داد که فردی با اعتقادات قوی و مسلط به کار خود بود. در همین روند، برای آماده نمودن و آزمایش و چک وسائل ارسالی نیازمند دپوی تعمیراتی کوچکی بودیم که جز در پایگاه امیدیه محل دیگری نبود و به هیچ عنوان در گروه اهواز انجام چنین اموری ممکن نبود. بالاجبار دو بخش بزرگ ماتریل و انبارداری و همچنین تعمیرات به پایگاه امیدیه منتقل شد و کلیه امور سررشته داری، مثل تأمین غذا و آب و وسایل زیست و... در یکی از سایت های هاگ شهر اهواز نزدیک نیروگاه زرگان، به نام مرکز پشتیبانی امام حسن (ع)، متمرکز گردید که طبخ غذا نیز در این مکان انجام و به سرتاسر منطقه ارسال می گردید.

مهمات پایگاه امیدیه در محیطی وسیع و با پرسنل کافی تحت مسئولیت آماد رزمی قرارگاه قرار گرفت و مهمات احتمالی قرارگاه را درخواست و شروع به ذخیره‌سازی کرد. تفاوت اصلی این عملیات با عملیات قبلی از نظر آماد این بود که:

۱. با توجه به اینکه به تمام مشکلات پدافند هوایی مخصوصاً کمبود پرسنل و تجهیزات آگاهی کامل داشتیم، سعی نمودیم کمترین تحمیلی به پدافند هوایی نشود و کلیه پرسنل مورد نیاز از سازمان‌های نهاجا تأمین گردد، مثلاً رانندگان و آشپزها و... از فرماندهی لجستیکی و پشتیبانی مرکز و حتی از پایگاه‌های نهاجا و پرسنل فنی مورد نیاز از دیوهای پدافندی فرماندهی لجستیکی تأمین گردید.

۲. آماد رزمی موظف گردید کلیه مایحتاج مورد نیاز منطقه، از رادار گرفته تا آب خوردن، سوخت و غذا و... یعنی همه نیازمندی‌ها، را در مواضع به پدافند هوایی تحویل دهد. پرسنل پدافند هوایی جز جنگیدن با دشمن هیچ وظیفه‌ای نداشتند. فرمانده یگان‌های پدافندی درگیری و دغدغه غذا و سوخت و مایحتاج خود را نداشتند. نیازمندی‌ها، حتی تعمیر وسیله‌ای که با آن می‌جنگیدند، هم در منطقه به عهده آماد رزمی بود. تمام مهمات مورد نیاز در مواضع توسط آماد رزمی

به مصرف‌کننده تحویل می‌شد. آماد رزمی برای اجرای موارد فوق هیچ کمکی از پدافند هوایی نگرفت.

۳. رساندن مهمات برای کلیه جنگ‌افزارها از انبار مهمات تا پایگاه امیدیه خیلی راحت و آسان بود، بجز موشک‌های هاگ که نیاز به بیرون آوردن از جعبه (decant) و مونتاژ (assemble) داشت.

انبارهای مهمات پایگاه امیدیه تجهیزات لازم را برای آماده‌سازی موشک‌های هاگ را نداشت و فاصله آن نیز با منطقه عملیات زیاد بود. معمولاً موشک‌های هاگ در سایت‌های هاگ مونتاژ می‌گردند، ولی در والفجر ۸ به علت مختصر شدن سایت‌ها به منظور استتار و مخفی نگه داشتن از دید دشمن این امکانات از سایت‌ها حذف شده بود، به همین علت تصمیم گرفته شد موشک‌ها در سایت سربندر مونتاژ گردند و با پالت و تریلر به سایت‌های عملیاتی منتقل گردد. یک تیم قدرتمند در سایت سربندر جهت مونتاژ موشک‌ها و سوار نمودن روی تریلر به کار گرفته شد و سه دستگاه بنز LA911 نیز با راننده آماده در سایت جهت رساندن مهمات با اسکورت آماده نگهداری می‌شد. موشک‌ها به صورت کامل با تور استتار و شاخ برگ استتار می‌شدند و سعی می‌شد شب‌ها به سایت‌های در خط ارسال گردند.

پایگاه امیدیه یک پایگاه عملیاتی پروازی بود و چون پروازهای آفندی قرارگاه رعد از پایگاه انجام می‌شد، بخش آفند نیاز چندانی به آماد رزمی و مهندسی و مخابرات نداشت. در موارد خیلی جزئی، اگر نیازی بود انجام می‌شد و آماد رزمی فقط تلاش خود را صرف پشتیبانی از بخش پدافند قرارگاه رعد می‌نمود. به همین علت، فرماندهی قرارگاه، شهید بابایی، ابلاغ فرموده بودند که سه بخش آماد رزمی و مهندسی رزمی و ارتباط تحت اختیار بخش پدافند هوایی قرارگاه قرار گیرند و گوش به فرمان مسئول پدافند هوایی قرارگاه باشند. البته چنان صمیمیتی بین من و شهید اردستانی وجود داشت که نیاز به این جداسازی نبود.

۴. مهندسی رزمی

پدافند هوایی، قسمتی را در گروه تازه تأسیس اهواز به نام جهاد خودکفائی داشت و حاج آقا قشقائی یکی از افراد انقلابی دوران اولیه انقلاب بود که با حاج آقا شیبانی دوستی و صمیمیتی نزدیک داشت و از افراد اولیه انجمن اسلامی نهجا بودند. مسئولیت و فرماندهی جهاد خودکفائی پدافند به عهده ایشان واگذار شده بود که با پرسنل فنی پدافند هوایی خیلی صمیمی بود و رابطه دوستانه‌ای داشت.

مسئولیت مهندسی رزمی به عهده ایشان واگذار شد که دو وظیفه سنگینی را به عهده داشت:

(۱) آماده‌سازی مواضع برابر طرح‌هایی که عملیات قرارگاه آماده و ابلاغ می‌نماید تحت نظر نماینده عملیات قرارگاه.

(۲) با توجه به امکانات جهاد خودکفائی پدافند هوایی، آماده‌سازی تجهیزات فریب - به گونه‌ای که از نظر فیزیکی هیچ‌گونه تفاوتی با وسایل اصلی نداشته باشد و شکل و مواد ساخته شده از آن جوابگوی شناسایی و عکس‌برداری‌های اپتیکی و راداری دشمن باشد - به عهده ایشان قرار گرفت.

ضمناً موظف گردید با موتوربرق‌های کوچک حرارت لازم را جهت شناسایی‌های حرارتی دشمن فراهم نماید. جهاد خودکفائی پدافند امکانات لازم را داشت که در محل‌هایی که قرارگاه مشخص می‌نماید با استفاده از لامپ‌های ضعیف‌شده سیستم‌های مختلف، امواج فریبنده ایجاد نماید و باعث گمراه نمودن دشمن گردد.

علاوه بر ساخت و تأمین تجهیزات فوق، اجرای فریب، اشغال مواضع فریب و جابجائی‌های تجهیزات در چهار مورد اپتیکی، حرارتی، راداری و الکترونیکی به عهده مهندس رزمی واگذار گردید (نباید فراموش کنیم که مهندسی رزمی دارای پشتوانه کل جهاد خودکفائی پدافند هوایی بود).

مهندسی رزمی با جمع‌آوری پرسنل خود از سراسر پدافند مشغول ساخت تجهیزات فریب شد. سایت هاگ با تمام

مشخصات ذکرشده بالا رسدهای اسکای گارد و توپ‌های ۳۵ م م را تماماً به صورت فریب ساخت و حقاَ این مأموریت را خیلی خوب انجام داد، به گونه‌ای که تا آن روز در پدافند هوایی سابقه نداشت. یکی از مواردی که خستگی همه را در می‌کرد و بسیار هم شیرین بود، تماشای وسایل ساخته‌شده در مهندسی رزمی جهت فریب بود که اقلأ هفته‌ای یک بار همه از ساخت و چگونگی پیشرفت آن بازدید می‌کردیم و ملاحظه می‌شد که بسیار هم دقیق ساخته می‌شدند.

۵. ارتباط رزمی

تأمین ارتباط در مناطق نبرد برای پدافند هوایی یک گرفتاری سخت و همیشگی بود. کیفیت بد صدا، کمبود ارتباطات، آماده نبودن ارتباط به‌موقع باعث نگرانی همیشگی هم عملیات و هم بخش فنی بود.

ارتباط مورد نیاز در مناطق عملیاتی از دو بخش متفاوت تشکیل می‌شد:

(۱) ارتباط بین رادارها، SMCها، MCها تا اولین وسیله ارتباطی منطقه که قسمت اصلی این ارتباط توسط وزارت مخابرات یا در اصطلاح آن روز PTT تأمین می‌شد و قسمت‌های کمی از آن توسط شبکه مخابراتی نه‌جا.

(۲) ارتباط بین آخرین مرکز مخابرات کشوری تا مواضع که دو بخش جداگانه داشت.

الف) ارتباط مراکز کشوری تا نقطه‌ای در وسط منطقه که توسط TRC145های سازمانی سیستم هاگ تأمین می‌شد و با سیم به سایت‌های هاگ و CPهای منطقه می‌رسید.

ب) ارتباط بین سایت‌های هاگ و CPها تا مواضع ارتفاع پست که توسط بی‌سیم تأمین می‌شد.

۱. بخش اول به سروان جوادنیا و سروان نظری محول گردید که چون طینت کار یک کار اداری بود، با کمک مدیریت ارتباط معاونت عملیات نیرو در مرکز قرارگاه در امیدیه انجام می‌شد.

۲. قسمت اول بخش دوم به سروان فاجانی و پرسنل فرماندهی ارتباط نه‌اجا محول گردید که در مرکز پشتیبانی امام حسن (ع) مستقر گردید.

۳. مسئولیت قسمت دوم بخش دوم را ارتباط پدافند هوایی پذیرفت تا زیر نظر قرارگاه انجام دهد.

زمان زیادی طول نکشید که مرکزیت قرارگاه رعد در پایگاه امیدیه استقرار یافت و رسمیت پیدا کرد و یکی از شیلترهای پایگاه که جهت امور اداری ساخته شده بود، به مرکز قرارگاه رعد اختصاص یافت. جهت تجزیه و تحلیل و تصمیم‌گیری و طراحی‌های عملیاتی، قرارگاه رعد و ارائه گزارشات و گرفتن دستورات کلیه بخش‌های قرارگاه نماینده‌ای در این مرکز داشتند. اکثر شب‌ها مسئولین بخش‌های مختلف جهت گزارش

پیشرفت کارها و گرفتن دستورات جدید به قرارگاه می‌آمدند و روزها با لباس شخصی و ناشناس در منطقه و یا محل‌های آماده‌سازی تجهیزات فعالیت می‌کردند.

اکثر مواقع شهید ستاری و شهید بابایی و بنده همراه با متخصصین یکی از سیستم‌های پدافند تا اواخر شب بحث و گفتگو می‌کردیم تا به تصمیمی برسیم و آن تصمیم را فقط به نفرات مسئول در همان زمینه جهت اجرا ابلاغ می‌کردیم.

قرارگاه رصد عملیات والفجر ۸ را سرّی اعلام نموده بود و حیطة‌بندی به شدت در آن رعایت می‌گردید. هیچ‌یک از پرسنل از مأموریت دوست خود اطلاع نداشت. از همه نفرات شرعاً خواسته شده بود در کار دیگران تفحص نکنند. بعضی مواقع یک مأموریت بین دو نفر تقسیم می‌شد و آن دو نفر دخالتی در کار یکدیگر نمی‌کردند. به همه تأکید شده بود که فقط به مأموریت خود فکر کنند و به امور دیگران فکر و در آن کنجکاوی نکنند. نفرات دخیل در عملیات، قبل از شروع خیلی محدود بودند و به هرکس که مأموریتی ابلاغ می‌شد حق خروج از منطقه را نداشت.

محل مواضع اصلی و فرعی و رزرو جهت سایت‌های هاگ اصلی و فریب و همچنین سایر مواضع روی نقشه و زمین مشخص می‌شد و توسط نماینده عملیات همراه با مهندسی رزمی جهت آماده‌سازی به منطقه برده می‌شد. به علت اینکه مهندسی رزمی تازه تشکیل شده بود، توان چندانی در ساخت مواضع نداشت،

ولی مهندسی خاتم الانبیاء آماده همکاری با مهندسی در تمام زمینه‌ها بود و در ساخت و آماده‌سازی مواضع به مهندسی قرارگاه رعد کمک می‌کرد. به منظور جلوگیری از حساسیت دشمن، قرار بود شکل زمین زیاد بهم نخورد و تا حد ممکن تغییرات روی زمین کمتر باشد. به طور کلی، در ساخت مواضع، مخصوصاً هاگ از الگوهای شناخته‌شده برای دشمن استفاده نمی‌کردیم و سعی بر آن بود که از شکل‌های کاملاً متفاوت با استاندارد استفاده نمائیم.

به دلایلی که زیاد برای ما مشخص نبود، ولی با تجربه به آن رسیده بودیم، تمام تلاش ما بر آن بود که کلیه مواضع، بخصوص سایت‌های هاگ، را در مکان‌هایی که پوشش گیاهی زنده دارند انتخاب نماییم و آن قدر روی این عقیده پافشاری کرده بودیم که مهندسی خاتم در دو سایت هاگ ما درخت‌ها را با ریشه جابجا نمود تا ما در محل استقرار هاگ پوشش گیاهی زنده داشته باشیم. رعایت فوق‌العاده زیاد حفظ شکل زمین و بارندگی‌های شدید روزهای اول عملیات و خاکی بودن راه‌های مواصلاتی، باعث گردید تا برای ما در شروع عملیات، مشکلاتی ایجاد گردد.

تشکیل قرارگاه رعد با این روش نقطه عطفی بود در چگونگی روبه‌رو شدن با دشمن که به توان و قدرت او واقف بودیم. به چشم می‌دیدیم برای اولین بار است که دو دشمن دیرینه شرق و غرب - شوروی سابق با بلوک غرب - برای روبه‌رویی

با کشوری همانند ما متحد شده‌اند، که تا آن روز سابقه نداشت و اولین باری بود که کشوری با تجهیزات به مراتب پایین‌تر از نظر حجم و فناوری، یعنی با تجهیزاتی قلیل و قدیمی ولی با اراده و توکل به خدا و با ابتکار و اندیشه مردان سلحشور و شجاع خود در مقابل چنین اتحادی و در مقابل انبوه تجهیزات مدرن روز دنیا می‌ایستاد. در حقیقت، برای اولین بار با دشمن قدرتمند با نبرد ناهم‌تراز مقابله می‌نمودیم. تصمیم بزرگی بود، مخصوصاً بعد از عملیات تلخ بدر و خیبر. به همین علت بود که برای آماده شدن در والفجر ۸ این همه وسواس و دقت به خرج می‌دادیم و اگر چنین نمی‌کردیم مسلماً به چنین نتایج درخشانی نمی‌رسیدیم.



رادار تعقیب‌کننده هدف سامانه هاگ

خلاصه تلاش‌ها برای آماده شدن

۱. سعی ما بر آن بود که هشت سایت هاگ به نام‌های کوثر ۱ تا ۴ و فاطمیه ۱ تا ۴ آماده نماییم، ولی برای بقیه سلاح‌های پدافندی تا این اندازه موضع‌سازی نکردیم، چون آن قدر تجهیزات ارتفاع پست زیاد بود که امکان ساخت برای هر سلاح بیش از دو موضع نبود. باز هم تأکید می‌کنم مواضع خیلی ساده ساخته می‌شد، یعنی فقط اجازه داشتیم مسیر حرکت را هموار نماییم. از کوبیدن و شن‌ریزی خبری نبود، فقط محل‌های خیلی مهم مثل لانچرهای هاگ و رادارها شن‌ریزی مختصری می‌شد.

۲. جهت تمرینات آماده‌سازی روی سه موضوع خیلی

توجه داشتیم:

الف) سرعت عمل در جابجایی‌ها (استقرار و ضداستقرار).
ب) سرعت در درگیر شدن با دشمن و قطع سریع آن در سیستم‌های راداری با زمان‌بندی از لحظه پخش امواج تا قطع امواج و برگشت به حالت اولیه.

ج) درگیری با دشمن با بصیرت و با توجه به فضای منطقه:
۱) سرعت عمل در جابجایی‌ها: استقرار و ضداستقرار، مخصوصاً سیستم هاگ، البته برای سایر تجهیزات هم تمرینات لازم انجام می‌شد، ولی با کمی تأکید و سفارش سرعت استقرار به حد دلخواه می‌رسید، ولی برای سیستم هاگ نیاز به تمرینات بیشتری بود که با تقسیم‌بندی وظایف و تمرینات فرد فرد پرسنل

توانستیم مدت زمان استقرار کامل سیستم هاگ را با تنظیمات عملیاتی (الاین و اینتگره) و تنظیمات فنی به ۶ ساعت برسانیم.

۲) در صحنه حقیقی نبرد کسی برنده است که زودتر آماده شود و شلیک نماید. کوچکترین سستی ناپودی است، چون مسلماً دشمن زودتر شلیک خواهد کرد. چون در این گونه مواقع، با اضطرابی که وجود دارد نفری که درگیر می شود، قادر به اندازه گیری زمان نیست و زمان را فراموش می کند، بنابراین، نفر دومی را مسئول اندازه گیری زمان می کردیم تا اگر زمان درگیری طولانی شد، اقدام به قطع پخش امواج نماید.

۳) پرسنل فنی کاملاً توجیه شده بودند که در سمت و زاویه تعیین شده برای هر سایت، جهت تنظیمات و تعمیرات اقدام به پخش امواج از سیستم نمایند، تا خطر کمتری آنها را تهدید نماید و محل سایت افشا نشود.

۳. افسران عملیات سیستم هاگ و پرسنل رادار اصلی بکارگیرنده سیستم هاگ (رادار بندر امام) کاملاً توجیه شده بودند که در زاویه پایین به سمت دشمن نشانه روی نکنند. حداقل زاویه درگیری به سمت دشمن برای هر سایت مشخص بود. مثلاً کوثر ۳ سی درجه بود و سمت دشمن ۲۹۰ تا ۲۲۰ درجه. یعنی بین ۲۲۰ تا ۲۹۰ درجه زیر ۳۰ درجه به دشمن نشانه روی راداری نمی کردیم.

۴. در موقع درگیری با دشمن، با ارتباط لحظه‌ای با ایستگاه‌های شنود، فضای درگیری کاملاً بررسی و تجزیه و تحلیل می‌شد و هواپیماهایی که امکان داشت پدافند هوایی را مورد اصابت قرار دهند فاصله و سمتشان در نظر گرفته می‌شد و در زمان مناسب دستور شلیک داده می‌شد. تصمیم‌گیری در این موارد به عهده شهید ستاری بود که هم‌زمان چند شاگرد را نیز در این موارد آموزش می‌دادند.

۵. گرچه زمان برای ساخت تجهیزات فریب خیلی کم بود، ولی در همین زمان کوتاه، سه سایت هاگ مختصرشده سه دستگاه Hpi و ۶ دستگاه لانچر با موشک‌های مربوطه و حدود ۲۰ قبضه ۳۵ م م و ۳۵ قبضه ۲۳ م م ساخته شد که با وسایل جانبی کامل‌کننده آن در زمان خود بی‌نظیر بود. وسایل فریب خیلی سبک ساخته شده بود، به گونه‌ای که امکان جابجایی آنها با وانت‌های تویوتا امکان‌پذیر بود. به همین منظور، تعدادی وانت در اختیار مهندسی رزمی قرار گرفته بود تا برابر دستور قرارگاه سایت‌های فریب را مستقر و یا جابجا نماید (در استقرار سایت‌های فریب توجه خاص به شناسایی‌های راداری، حرارتی، الکترونیکی و اپتیکی می‌شد) که مهندسی رزمی مسئولیت اجرای آن را داشت (ایجاد حرارت و موج‌های فریبنده).

۶. برابر دستور شهید بابایی، پرواز هواپیماهای خودی در منطقه ممنوع اعلام شده بود و کلیه سلاح‌ها و سیستم‌های منطقه

آتش به اختیار بودند. جهت پرواز هواپیماهای پشتیبانی نزدیک منطقه مسیرهای خاصی تعیین شده بود که هواپیماهای خودی در این مسیرها در سکوت رادیویی محض پرواز می‌کردند. پرواز این هواپیماها در شبکه اعلام نمی‌شد، ولی در مسیر مشخص شده، تعدادی خلبان نزدیک سلاح‌های پدافندی گمارده شده بودند که از شلیک سلاح‌های پدافندی به سمت این هواپیماها جلوگیری می‌کردند. این خلبانان با چگونگی پرواز هواپیماهای پشتیبانی نزدیک کاملاً آشنا و توجیه بودند. این خلبانان هر روز اول وقت در مسیرهایی که شب قبل مشخص شده بود، استقرار می‌یافتند و تا آخرین پرواز مورد نیاز می‌ماندند. پرواز دیگری در منطقه وجود نداشت. به طور کلی، پروازهای خودی از طرف شمال از زاگرس به پایین، بجز پروازهای ترابری و محلی، ممنوع شده بود.



سکوی پرتاب موشک هاگ ، آماده پرتاب موشک

مسئولیت‌های مهندسی رزمی در والفجر ۸

الف) مسئولیت آماده‌سازی مواضع در منطقه به عهده مهندسی رزمی بود. به علت اینکه مهندسی رزمی روزهای اول تشکیل خود را می‌گذراند، تجهیزات کافی به این منظور در اختیار نداشت و برای ساخت مواضع از مهندسی خاتم کمک می‌گرفت که معمولاً امور پدافند هوایی به یکی از جهادهای سازندگی واگذار می‌شد. ما همه علاقمند بودیم که با جهاد فارس کار کنیم، چون در جزیره خارک خاطرات خوبی از جهاد فارس داشتیم. مسئولیت ساخت مواضع با مهندسی رزمی بود که زیر نظر نمایندگان عملیات قرارگاه آماده می‌شد.

ب) مواضع آماده‌شده پس از ساخت کاملاً استتار می‌شدند، به گونه‌ای که کسی جز نفرات مهندسی از محل آن اطلاع نداشتند.

ج) استقرار جابجایی و مدیریت و نگهداری سایت‌های فریب که وظیفه‌ای سنگینی بود، به مهندسی رزمی واگذار شده بود. اگر به ماهیت مهندسی رزمی، که جهاد خودکفائی پدافند هوایی بود، توجه نگردد، شاید غیرمنطقی به نظر برسد که در این راستا، ایجاد حرارت در سیستم‌های استقراری و پخش امواج فریبنده را نیز شامل می‌شد. همیشه نفر مسئول این امر خطیر در قرارگاه حضور داشت و در جلسات تصمیم‌گیری شبانه شرکت

می‌کرد تا مناسب با اتخاذ روش‌های قرارگاه به اقدامات فریب مناسب دست بزند.

د) شروع عملیات و رساندن تجهیزات به مواضع با توجه به سزای بودن آنها و استتار کامل آنها کار فوق‌العاده مشکلی بود. مهندسی رزمی مسئولیت رساندن تجهیزات به مواضع همراه پرسنل عملیات را نیز به عهده گرفته بود که نظارت بر مواضع‌سازی‌ها را به عهده داشت، که به همین منظور مسیرها شماره‌بندی شده بود و هر مسیر به یک راهنما واگذار شده بود.

مسئولیت‌های آماد رزمی در والفجر ۸

الف) تأمین کلیه نیازهای منطقه عملیات (از سیستم‌ها، تجهیزات، خودروها و قطعات فنی... تا آب و سوخت و غذا)
ب) اتصال به شبکه ماتریل و انجام درخواست‌ها از طریق سیستم ماتریل نه‌جا.

ج) ایجاد دیوی تعمیراتی برای کلیه تجهیزات پدافندی و ذخیره قطعات یدکی.

د) ایجاد تعمیرگاه جهت کلیه خودروهای مختلف موجود در قرارگاه.

ه) تأمین پرسنل فنی و ابزار و نیازمندی‌های تعمیراتی جهت تیم‌های تعمیراتی سیار برای کلیه سلاح‌ها و تجهیزات پدافندی.

و) تأمین رانندگان کلیه خودروها در سطح قرارگاه.

ز) تأمین پرسنل جهت تأمین و رساندن نیازمندی‌ها به مواضع مانند آب، غذا، سوخت، وسایل زیست، مهمات، قطعات

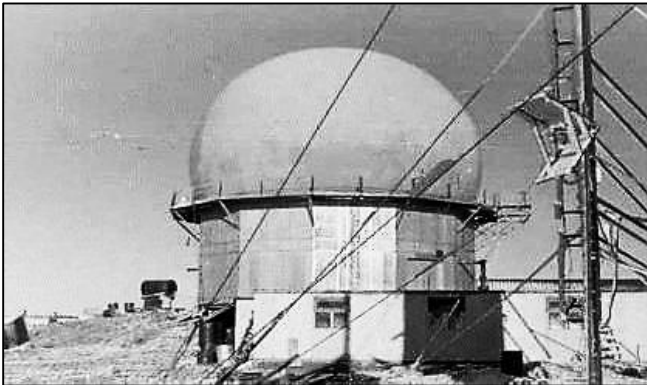
یدکی و... و آنچه که ممکن است یک موضع پدافندی نیاز داشته باشد.

ح) تأمین محل و نفرات لازم جهت انبارها و انبارداری کلیه نیازمندی‌ها.

ط) تهیه آشپزخانه‌های مورد نیاز و امکانات رساندن غذا تا مواضع در مسیرهای مختلف.

ی) ذخیره‌سازی کلیه مهمات مورد نیاز قرارگاه و ارسال آن به مواضع پدافند در منطقه تا نفر مصرف‌کننده.

این موارد کلیه معضلات و دغدغه خاطر پرسنل پدافند هوایی و فرماندهان نه تنها در مناطق عملیاتی بلکه در سرتاسر خاک جمهوری اسلامی بوده که با توجه به تجربیات تلخ چند ساله پدافند هوایی برنامه‌ریزی شده بود و هدف این بود که پرسنل پدافند هوایی بجز جنگیدن با دشمن به هیچ مورد دیگری فکر نکنند.



رادار دوربرد هشدار اولیه FPS-100

مسئولیت‌های ارتباط رزمی در والفجر ۸

الف) تأمین ارتباط مورد نیاز کلیه مواضع پدافند هوایی شامل:

۱) ارتباط بین نزدیک‌ترین مرکز مخابراتی کشور با SOC-ADOC و رادارهای دزفول، همدان، بندر امام و SMC پدافند هوایی و ۲ خط به فرماندهی قرارگاه رعد و ۳ خط به آماد رزمی.

۲) ارتباط بین مرکز مخابرات کشور با سایت‌های هاگ و CP های منطقه.

۳) ارتباط بین سایت‌های هاگ و CP ها با یک‌یک مواضع ارتفاع پست منطقه عملیات.

بدین‌گونه سازمان نوپای قرارگاه رعد، که زیر نظر شهید بابایی تشکیل گردید، در هاله‌ای از ابهام برای همه، مخصوصاً رده‌های بالای جنگ تحمیلی قرار گرفت، چون به این نتیجه رسیده بودند که چگونگی پدافند هوایی در موفقیت آنها نقش سنگینی خواهد داشت و این اولین تجربه پدافند هوایی با روش قرارگاهی در مناطق عملیاتی بود. آنچه بیش از هر چیزی باعث دلگرمی و امیدواری ما شده بود، حضور پرسنل داوطلب و بسیجی نه‌اجا بود که عاشقانه و داوطلبانه به منطقه آمده بودند، از آشپز و راننده تا پرسنل فنی متخصص. در جذب نیرو برای قرارگاه رعد هیچ اجباری نبود و پرسنل موجود با پافشاری

خودشان به قرارگاه آمده بودند. هر مأموریتی که ابلاغ می‌گردید ده‌ها نفر با شوق و شور وصفناشدنی، داوطلب اجرای آن بودند و از طرفی همه سازمان‌ها بی‌دریغ از قرارگاه پشتیبانی می‌کردند. قرارگاه خاتم، جهاد سازندگی، مخابرات کشوری، فرماندهی لوج نهاجا، پشتیبانی مرکز، مرکز مهمات نهاجا و پدافند هوایی که موفقیت در عملیات را آبروی خود می‌دانست و تأمین‌کننده پرسنل عملیاتی رزمنده قرارگاه بود، از طلوع آفتاب تا غروب همه در منطقه مشغول به کار بودند. عملیات: مشخص نمودن مواضع، مهندسی: آماده‌سازی مواضع، ارتباط: سییم‌کشی و آماده‌سازی ارتباطات، آماد رزمی: آموزش. پرسنل پشتیبانی به چگونگی کمک‌رسانی تعمیرات و آماده‌سازی تجهیزات، ذخیره‌سازی نیازمندی‌های فنی و غیرفنی مشغول بودند و شب‌ها همه برای گزارش پیشرفت کارها و گرفتن دستورات جدید جمع می‌شدند. مهندسی رزمی علاوه بر کارهای منطقه، شبانه‌روز مشغول ساخت تجهیزات فریب بود. تجهیزات توسط آماد رزمی به منطقه آورده می‌شد و در مرکز تعمیراتی که در امیدیه دایر کرده بود سرویس نهایی می‌شد و از عملیاتی بودن آن مطمئن می‌شدیم و همراه وسایل زیست و خودروهای کشش و همه نیازمندی‌ها آماده ارسال به منطقه می‌شد و در انبارهای امیدیه نگهداری می‌شد. پرسنل کمک‌رسانی و پشتیبانی مواضع پدافند مشغول تمرین در

مسیرهای کمک‌رسانی به مواضع آب، سوخت، غذا، قطعات یدکی و... بودند و بارها این مسیرها را طی کرده بودند. تیم ارتباط کانال‌های ارتباطی را آماده نموده و بارها پس از تحویل‌گیری کیفیت صدا را از چند میز کنترل نمودند.

تیم ارتباط رزمی دو نقطه را جهت دریافت ارتباطات در نظر گرفته بود و از آن دو نقطه مشغول آماده‌سازی و سیم‌کشی تا CPها و سایت‌ها بود. هیچ‌گونه وسیله ارتباطی که امواجی از خود ساطع کند، در نزدیکی سایت‌ها و حتی ۱۰۰۰ متری آنها وجود نداشت. اکثر شب‌ها برای جمع‌بندی پیشرفت کارها در قرارگاهی که در امیدیه بود، جمع می‌شدیم و اول به گزارش پیشرفت کارها و رفع موانع و بعد از آن به نحوه جنگیدن با دشمن می‌پرداختیم که در این موارد همیشه شهید ستاری و شهید بابایی و شهید اردستانی حضور داشتند. چگونگی اشغال موضع (سرعت، زمان شروع و خاتمه و جمع‌آوری)، چگونگی درگیر شدن با دشمن (زمان درگیری، منطقه درگیری، زاویه درگیری، چگونگی تعمیرات در مواضع و مرکز تعمیراتی)، چگونگی حفاظت از تجهیزات در مقابل دشمن، اختفاء، استتار، چگونگی استفاده از فریب (سایت‌های فریب، یعنی محل‌هایی به عنوان نقاط جذب دشمن جهت قرار دادن دشمن در دام) تمام این موارد دسته‌بندی می‌شد و فقط به نفراتی که لازم بود به اندازه نیازشان گفته می‌شد. با اطمینان

اظهار می‌کنم که مجموعه این اطلاعات را هیچ‌کس نمی‌داند، چون به کسی از مجموعه گفته نشده. تیم جمع‌آوری تجهیزات می‌دانست پس از ابلاغ دستور، غروب باید به سایت بروند و کلیه تجهیزات را جمع‌آوری نمایند و به شیلتر امیدیه بیاورند. تیم فریب می‌دانست هم‌زمان باید در سایت جمع‌آوری شده حضور یابد و وسایل فریب را جایگزین وسایل جمع‌آوری شده نماید و یا اپراتور سیستم هاگ مجاز نبود رادار خود را روشن کند و نمی‌دانست چه زمانی یا در چه شرایطی شلیک می‌کند. شاید هنوز هم نداند به طرف دشمن زیر زاویه ۳۰ درجه شلیک نکرده و یا اکثر شلیک‌های او از پشت یا در برگشت هواپیماهای دشمن بوده. تصمیماتی که در جلسات شبانه به ریاست شهید ستاری گرفته می‌شد، فقط به افراد ذی‌نفع گفته می‌شد. حفظ اسرار و طبقه‌بندی‌ها و مخصوصاً حیطه‌بندی‌ها به شدت رعایت می‌شد، به طوری که اگر امروزه با افرادی که در عملیات والفجر ۸ شرکت داشته‌اند صحبت کنید، فکر می‌کنید که این فرد در عملیات نبوده، مگر اینکه با افرادی صحبت نمایید که بدون اطلاع روی حدس فقط صحبت می‌کنند و اگر اصرار کنید و منبعی برای گفته‌های او بخواهید قادر به جواب دادن نیست.

قرارگاه رصد تقریباً پس از یک ماه آماده عملیات شده بود ولی کامل نبود. عملیات یک ماه عقب افتاد، گرچه همه با یک حالت مبهم برای شروع عملیات لحظه‌شماری می‌کردیم و تقریباً

بی‌حوصله شده بودیم، ولی از عقب افتادن عملیات برای آمادگی بیشتر خوشحال شدیم و کارهای باقیمانده و ناقص را با شدت بیشتری ادامه داریم و این فرصتی مضاعف بود برای آمادگی بهتر؛ همه چیز را مجدداً مرور کردیم. در جلسات شبانه تنها چیزی که هنوز برای همه به قطعیت نرسیده بود استفاده از رادار PAR بود. همه اذعان داشتیم که این رادار تنها نقطه ضعف ما در عملیات است و کمکی است برای دشمن برای مشخص شدن محل سایت. مخصوصاً شهید ستاری دل خوشی از این رادار نداشت و همیشه می‌گفت این رادار سر همه ما را به باد می‌دهد. پرسنل هاگ هم تجربه‌ای برای به‌کارگیری هاگ بدون رادار جستجو نداشتند و برای آنها خیلی سنگین بود که این رادار از سیستم حذف شود. مثلاً در حذف ROR و IFF و ICC هیچ مقاومتی نبود و همه کل مجموعه هاگ را با یک HRI-PAR و دو لانچر و یک BCC پذیرفته بودند، ولی برای حذف این رادار مقاومت می‌کردند. در آخرین تصمیمات، بنا بر این شد که این رادار به محل برده شود، ولی به طور محدود از آن استفاده گردد، یعنی با اجازه از رادار هدایت‌کننده سیستم برای مدت محدودی قبل از شلیک روشن شود. باید بگوییم من هم جرئت حذف این رادار را از سیستم نداشتیم و فکر می‌کردم اپراتورها نتوانند بدون PAR هدف را ردیابی کنند و در جلسات چند مرتبه

متخصصین دعوت شدند و همیشه با حذف آن مخالفت کردند. شهید بزرگوار هم به صورت محدود پذیرفتند که این رادار در سیستم بماند.

چون بنا بود رادار PAR هاگ خاموش نگه داشته شود و تصمیم‌گیری در BCC امکان‌پذیر نبود، به همین علت (قرار بر این بود که PAR فقط چند لحظه قبل از روشن شدن HPI روشن گردد و به محض قرار گرفتن HPI روی هدف خاموش گردد) قرار شد انتخاب هدف، زمان رفتن روی هدف، فرمان رؤیت و شلیک و خاموشی از رادار بندر امام و تحت نظر شهید ستاری انجام شود. همه این وسواس‌ها به علت تجربیات تلخ عملیات بدر و خیبر بود. رادار بندر امام را دورادار PAR در شادگان و دارخوین و ایستگاه‌های شنود منطقه تقویت می‌کردند. شرایطی که جهت مورد هدف قرار دادن هواپیمای دشمن مشخص گردیده بود بیشترین بحث‌ها و زمان‌برترین جلسات قبل از عملیات بود که مسئولیت اجرای آن به عهده شهید بزرگوار ستاری محول گردید که هم اجرا نمایند و هم شاگرد تربیت کنند.

روزها حداقل پرسنل در سایت نگهداری می‌شد و پرسنل مازاد بر لحظه عملیات در محل‌های امنی که در نزدیکی سایت‌ها آماده شده بود استراحت می‌کردند. تصمیم گرفته شد در هر لحظه که احساس شد سایت توسط دشمن شناسایی شده با سرعت تغییر مکان دهیم. قرار بود اگر سایتی مورد هجوم دشمن

قرار گرفت حتماً وسط روز پرسنل سایت را تخلیه نمایند و تجهیزات در فرصت مناسب، بعداً تخلیه گردد تا از شهادت پرسنل جلوگیری شود.

لازم به توضیح است که مواضع و سایت‌ها به گونه‌ای آماده اشغال شده بود که کمترین تغییر روی زمین ایجاد شده بود. اجازه جاده‌سازی و شن‌ریزی و آنچه باعث حساس شدن دشمن به منطقه می‌گردید داده نمی‌شد. در استتار و اختفای مواضع حداکثر تلاش شده بود و تمام سعی ما بر آن بود که مواضع به خصوص سایت‌های هاگ در مناطقی انتخاب گردد که پوشش گیاهی زنده داشته باشند. دو سایت هاگ آماده شده که پوشش گیاهی زنده نداشت و مجبور بودیم در آن مستقر گردیم، توسط مهندسی خاتم‌الانبیاء با جابه‌جایی درخت‌های زنده پوشش داده شده بود.

بالآخره دوره پراشتهاب قبل از عملیات والفجر ۸ به پایان رسید. دستور حرکت به طرف مواضع داده شد. در یک شب بارانی، هم‌زمان با غروب آفتاب به طرف مواضع از قبل تعیین‌شده حرکت کردیم. در ستون‌های کوچک با راهنمایان کاملاً آشنا به منطقه، که بارها مسیر رفت و برگشت به مواضع را تمرین کرده بودند، با امید به اینکه فردا قبل از طلوع آفتاب آماده عملیات باشیم، حرکت کردیم.

اول شب ستون‌های تجهیزات از اهواز و امیدیه (سلاح‌های ۲۳ مم در اهواز آماده حرکت شده بود) به سمت مواضع تعیین‌شده حرکت کردند. ما سه مسیر برای عبور داشتیم. یک مسیر از اهواز به سمت آبادان، مسیر دوم امیدیه - سه‌راهی شادگان - آبادان و سوم امیدیه - سه‌راهی شادگان - قفاس. ما از هر سه مسیر استفاده کردیم. ساعت ۱۰ شب تجهیزات (مسیر ۳) به پل بقیة‌الله و مسیر ۱ و ۲ به ایستگاه ۱۲ آبادان رسیدند. وضعیتی که مشاهده کردیم باورکردنی نبود. سیل انبوه تجهیزات و نیرو در راه‌بندان‌هایی که تصور آن نمی‌رفت گرفتار شده بودند. دستوری که به ما ابلاغ شده بود هم‌زمان به همه نیروها، مثل توپخانه و پشتیبانی ابلاغ شده بود و همه به سمت جزیره آبادان هجوم آورده بودند. سنگینی ترافیک از یک طرف و بارندگی‌های سنگین از طرفی دیگر دست به دست هم داده بودند و جاده‌ها را قفل کرده بودند. خودروهای سنگین برای سبقت گرفتن در راه‌بندان سنگین قصد استفاده از شانه‌های جاده‌ها را داشتند که بارندگی و لغزندگی باعث شده بود همه از جاده خارج شده و جاده به طور کامل بسته شود. من پیاده از ایستگاه ۱۲ (پلی بر روی بهمن‌شیر که ورود به جزیره آبادان را راحت می‌کرد) تا پل بقیة‌الله بعد از ابوشانک دویدم و در انتها دیدم امکان حرکت نیست. تعدادی با وینچ و نفربر و امثال آن مشغول کشیدن

تریلی‌ها برای باز شدن جاده و آوردن آنها در مسیر بودند، ولی کار از این حرف‌ها گذشته بود. دیگر امیدی به رسیدن تجهیزات به مواضع قبل از طلوع آفتاب نبود. ساعت ۳ بعد از نیمه شب خستگی امانم را بریده بود. چند شاخه خرما در محلی زیر درخت‌ها افتاده بود که خیس نبود. روی آنها نشستم و یک تکه نایلون هم روی درخت انداختم. به این فکر بودم که فردا هواپیماهای عراقی چه به سر ما خواهند آورد. حتی فکر کردن به آن هم قابل تحمل نبود. نمی‌توانم بگویم خوابم برد، از هوش رفتم! موقعی که از خواب پریدم ساعت ۵/۵ بود. دو ساعت و نیم روی شاخه‌ها خوابیده بودم. با آب باران که جمع شده بود وضو گرفتم و نماز خواندم. تازه هوا روشن شده بود، ولی خدا را شکر ابری سنگین همه‌جا را فرا گرفته بود و باران می‌بارید و این بهترین پدافند در آن زمان برای ما بود. تا آن محل را پیاده آمده بودم. وانتی که با آن آمده بودم با راننده پشت ترافیک سنگین مانده بود. در آن صبح زود، کاری از دست کسی ساخته نبود، البته همه در تلاش بودند که راه را باز کنند، ولی به این سادگی نبود. اولین سایتی که بنا بود ما اشغال کنیم محلی بود در شرق بهمن‌شیر و نرسیده به قفاس. پیاده به طرف سایت حرکت کردم که یکی از وانت‌های مهندسی رزمی را دیدم که از طرف سایت به سمت ما می‌آمد. دست تکان دادم. ایستاد. گفتم کجا می‌روی؟ ناراحت بود و

می‌گفت چرا وسایل نرسید؟ گفتم راه‌بندان را نمی‌بینی؟ با وانت ایشان خودم را به سایت رساندم. چون ارتباط سایت برقرار شده بود و خواستم وضعیت را به شهید بابایی گزارش دهم و با شهید ستاری مشورت کنم که چه باید بکنیم. به سایت رسیدم. پرسنل ارتباط و چند نفر تدارکاتی که زود حرکت کرده بودند و بار سبک داشتند به سایت رسیده بودند. عملیات والفجر ۸ شب گذشته شروع شده بود، ولی هیچ پدافندی در منطقه نبود. از طریق ارتباط سایت به شبکه پدافند هوایی ابلاغ کردم هرکسی مکانی برای خود آماده نماید و وسیله خود را مسلح و آماده رزم نماید و اگر می‌تواند با شبکه پدافندی ارتباط برقرار نماید، اگر نمی‌تواند آتش به اختیار است و مجاز است با هر هواپیمایی که در تیررس قرار دارد درگیر شوند.

هرچه از روز می‌گذشت از غلظت ابرها کاسته می‌شد و به شدت نگرانی ما می‌افزود. به یاد ندارم چه ساعتی، ولی حدود بعدازظهر بود که اطلاع دادند تجهیزات هاگ ما بمباران شده. به شدت ناراحت شدیم و از طریق بی‌سیم‌های همراه تجهیزات اطلاع یافتیم که خسارتی به وسایل وارد نشده و فقط دو نفر من جمله فرمانده سایت زخمی شده‌اند. بالأخره در ساعات آغازین شب بعد از عملیات تجهیزات ما به محل خود رسید و تا ۹ شب همه تجهیزات طرح پدافندی قرارگاه رعد با حدود ۱۲ ساعت تأخیر، استقرار یافت، ولی به یاری خداوند منطقه آسیبی

ندید و بیشتر این آرامش را مدیون ابرهای فشرده روی منطقه بودیم و البته صدام هم غافلگیر شده بود و هنوز فرصت و آمادگی عکس‌العمل را پیدا نکرده بود. با توجه به این دو علت، فعالیت چندانی در منطقه نبود. برای ما این شب، شب شروع عملیات بود. خیلی سریع آماده شدیم. من از تعدادی از مواضع مختلف بازدید کردم و سفارشات لازم را به آنها کردم و در انتها به سایت هاگ رسیدم. ساعت ۱ بعد از نیمه شب بود. شهید ستاری هم در سایت با پرسنل عملیاتی مشغول صحبت بود. شادی، امید، ابهام و شور و شوق عملیات درآمیخته با هم همه وجودمان را پر کرده بود. یکی از پرسنل عملیات متوجه شد که من چقدر خسته‌ام. یک لیوان چای برای من آورد. بحث‌ها تمام شد. با شهید به محوطه روبه‌روی PAR آمدیم. چند قرقره خالی روی زمین افتاده بود. من آن را به پهلوی خواباندم و به شهید ستاری تعارف کردم. ایشان روی آن نشست و من هم روی قرقره‌ای روبه‌روی ایشان نشستم. منتظر نتیجه آماده شدن PAR بودیم. بقیه سایت آماده شده بود و همه اعلام آمادگی کرده بودند، بجز رادار جستجو یا همان PAR. تا ساعت ۴/۵ منتظر شدیم. ساعت ۴/۵ پرسنل فنی اطلاع دادند پایه اصلی لامپ قدرت PAR (استبلیترون) شکسته و کاری از دست ما ساخته نیست. شهید ستاری فرمودند مهم نیست، مجدداً پرسنل را جمع کردیم و شهید توصیه‌های لازم را جهت کار بدون PAR کردند و راهی بندر

امام شدند. موقع خروج از سایت با منظره‌ای روبه‌رو شدیم که شهید ستاری تا آخر عمر از آن یاد می‌کرد. کنار خاکریز HPI رادار تعقیب، فردی پتویی دور خودش بسته بود و روی خاک‌ها لم داده بود. با دست‌های گلی مشغول خوردن نانی بود که داخلش یک تخم مرغ گذاشته بود. نان هم گلی بود. شهید ستاری فرمودند از رادار تو چه خبر؟ گفت عالی است، در بهترین وضعیت (این شخص آقای شصتی کریمی بود که در آن روز او را خوب نمی‌شناختیم و بعداً به عمود اصلی خیمه‌هاگ در والفجر ۸ تبدیل شد). البته من حدس می‌زنم که ایشان وقتی سایت را ترک کردند خیلی خوشحال بودند که رادار جستجو روشن نشد. چون ایشان می‌گفتند این رادار سر همه را به باد می‌دهد و این شروعی بود برای کار سیستم‌هاگ بدون رادار جستجو و چه شروع مبارکی.

روز دوم عملیات والفجر ۸ که برای پدافند هوایی روز اول عملیات بود، روز خوب و غرورآفرینی بود. هوا صاف و آفتابی بود، کمی هم سوز سرمای ملایمی داشت. در همان ساعات اولیه روز، پنج فروند هواپیمای عراقی که توسط شهید ستاری موقعیت آن اعلام شده بود، مورد اصابت موشک‌های هاگ قرار گرفتند. همه روحیه از دست رفته پدافند هوایی برگشت و همه با شادی به کار خود ادامه دادند. آن روز تا ظهر در سه مرحله شاهد هجوم ارتفاع پست هواپیماهای عراقی بودیم و در هر سه

مورد با حجم آتش سنگین سلاح‌های پدافند هوایی مواجه شدند و جزیره مملو از آتش شد. ساعت ۱۰ صبح پس از درگیری‌های موفق سیستم‌های پدافند هوایی منطقه با آرامش روبه‌رو شد. من دو شب و دو روز خسته‌کننده‌ای را پشت سر گذاشته بودم. به کانکس پرسنل ارتباط در مرکز مخابرات رفتم که از نظر ارتباطی در دسترس همه باشم. خیلی گرسنه بودم. به سروان فاجانی گفتم من شام و صبحانه نخورده‌ام، چیزی داری بخوریم؟ ایشان یک مقداری نان و گوشت کوبیده شده برای من آوردند. من غذا را در دهان گذاشتم و خوابم برد. ایشان مرتب مرا تکان می‌داد و می‌گفت غذا را بخور و بخواب، خفه میشی! چه روزهای خوبی بود. ای کاش بیش از آن تلاش می‌کردیم. یادآوری آن خستگی‌های سنگین امروز برایمان شیرین است. من آن روز دو ساعت خوابیدم و توان تازه‌ای پیدا کردم. از آن محل، دسترسی به همه واحدها آسان بود. اول سراغ CP منطقه رفتم. اعلام نمودند در جزیره آبادان و بهمن‌شیر در ارتفاع پست پروازی نداشتیم و همه آماده درگیری هستند.

با سایت هاگ صحبت کردم: «همان درگیری صبح را داشتیم و پس از سرنگونی آن پنج فروند دیگر خبری نبود و سایت در بهترین وضعیت ممکن آماده درگیری است.» با شهید ستاری در بندر امام صحبت کردم. از اینکه توانسته بودیم با ضربه غافلگیرانه صبح آرامش نسبی ایجاد کنیم خیلی خوشحال

بود. ولی ایشان گفتند سری به منطقه درگیری بزن، گزارش‌ها حاکی از آن است که پرواز ارتفاع پست در آن منطقه زیاد است. PAR شادگان را هم بررسی کنید ببینید ارتفاعی، تپه خاکی، چیزی در آن منطقه هست تا ما دید ارتفاع پست روی منطقه داشته باشیم؟

برای اینکه قبل از تاریکی هوا بتوانیم به منطقه برسیم اول به سمت منطقه رفتم. رزمندگان پیشروی قابل ملاحظه‌ای در فاو داشتند. من با یک قایق که کار تدارکاتی روی اروندرود را انجام می‌داد به فاو رفتم و پشت وانتی سوار شدم تا از نخلستان‌های کنار اروندرود خارج شده سپس تپه‌ای خاکی را پیدا کردم و بالای آن رفتم. حدود نیم ساعت از روی بلندی به منطقه نگاه کردم. فقط یک پرواز ارتفاع خیلی پست حدود ۱۰۰ متری سطح زمین بین ۳۰۰ تا ۵۰۰ پایی را مشاهده کردم که خیلی سریع روی منطقه دور زد و سمت عراق رفت، ولی آنچه آن روز دیدنی بود تبادل آتش سنگین توپخانه‌های دو طرف بود. برگشتم، ولی به PAR شادگان در روشنایی روز نرسیدم. در برگشتم از فاو، یک فروند هواپیمای عراقی مورد اصابت موشک هاگ قرار گرفت که راننده خودرو به من نشان داد. از خودرو پیاده شدیم و به تماشای آن ایستادیم. چون از پشت مورد اصابت قرار گرفته بود در فاو سقوط کرد که از ما دور بود. برای روحیه دادن و احوال‌پرسی سری به سایت هاگ زدم، همگی خیلی خوشحال بودند.

می‌گفتند: « ما فقط ۸ شلیک داشتیم. نمی‌دانیم دقیقاً چه شده، ولی به اصابت ۶ فروند با توجه به مشاهدات سیستمی اطمینان داریم.» برایشان گفتم نزدیک غروب من هواپیمای عراقی را در حال سقوط دیدم. با تأیید من، آنها ۷ فروند تأیید شده داشتند. از سایت با شهید ستاری احوال‌پرسی کردم و خسته نباشید گفتم. فرمودند همگی در بندر امام جمع می‌شویم. شما هم به بندر امام بیایید.

به سمت بندر امام حرکت کردم. هم جشن موفقیت ما بود بعد از عملیات بدر و خیبر و هم هماهنگی شبانه. شهید ستاری شب برای همه از بیرون سفارش غذا داده بود. به یاد دارم آن شب آقای دکتر روحانی، شهید بابایی، شهید اردستانی حضور داشتند و شهید ستاری هم برای همه کباب کوبیده گرفته بودند. بعد از چند روز گرسنگی غذای خوبی بود. فرمانده رادار بندر امام هم مرحوم اصلانی بودند که همه به او علاقه داشتند. خیلی خون‌گرم و مهربان و صمیمی بودند. آن شب تصمیم گرفته شد شب بعد سایت دوم مستقر شود. در روز هم هرچه در توان داریم جهت پوشش دید ارتفاع پست روی فاو تلاش کنیم. همگی از اینکه خداوند کمک کرده بود PAR عملیاتی نشود خوشحال بودیم و ۷ فروند هواپیمای سرنگون شده هم مورد تأیید قرار گرفت. در آن زمان، شب‌ها خیلی راحت بودیم. نه عراق پروازی داشت و نه ما فعالیتی. زمان انجام کارهای

عقب افتاده بود، پرسنل غیر عملیاتی روزها می خوابیدند و شبها می دویدند و تلاش می کردند که کاری برای فردا نماند. دستور داده شد فردا شب سایت دوم هاگ در کوثر ۳ مستقر شود. بعد از جلسه، همه بندر امام را ترک کردند، بجز شهید ستاری و من که در بندر امام استراحت کردیم. چون دیروقت بود و تغییراتی هم نداشتیم. صبح خیلی زود به شادگان رفتم و تمام تلاش خود را برای دید ارتفاع پست روی شبه جزیره فاو کردیم، ولی موفق نشدیم. حتی زاویه دید آنتن را هم با شیم گذاری (نوعی واشر نامتقارن) منفی کردیم، نویزها اضافه شد، ولی اثر دلخواه به دست نیامد. روز دوم هم روز خوبی بود، شلیک های موفق هاگ ادامه داشت.

سپاه پاسداران اقدام به تشکیل یک تیپ پدافند هوایی با ترکیبی از سلاح های ۵۷ م م و ۲۳ و ۱۴/۵ نموده بود. این تیپ در والفجر ۸ تحت کنترل عملیاتی قرارگاه رعد قرار گرفت که از این تیپ در طرح پوشش سلاح های ارتفاع پست منطقه استفاده شد که کمک شایانی در ایجاد سد آتشی عمومی و پوشش پل های منطقه بود. به مسئول پدافند هوایی سپاه ابلاغ شد بدون اینکه به تجهیزات طرح پدافندی داخل جزیره آبادان و بهمن شیر دست بزنند، تعدادی توپ ۵۷ م م (هرچه بیشتر که می توانند آماده کنند) به فاو اعزام نمایند و قرارگاه هم ۲۰ قبضه ۲۳ م م و ۱۰ قبضه ۳۵ م م که رزرو نگه داشته بود را به فاو

اعزام نمود. چون ناچار بودیم تا آنجا که ممکن است آتش ارتفاع پست منطقه فاو را افزایش دهیم، با تدابیر و ابتکاراتی که به کار بسته بودیم دشمن هراسان شده بود. به یاد دارم آن قدر دشمن وحشت زده بود که روزی با شلیک یک موشک هاگ سه فروند هواپیمای عراقی سرنگون شدند. یک فروند مورد اصابت قرار گرفت و دو فروند دیگر بدون دلیل از ترس خلبانانشان هواپیما را ترک کردند. روز دوم (روز سوم) مشغول جابه‌جایی توپ‌های ۵۷ و ۳۵ و ۲۳ م‌م بودیم. دیگر فرصت شمردن هواپیماهای سرنگون شده نبود و به همین منوال روزها می‌گذشت و به افتخارات پدافند هوایی افزوده می‌شد و همه سپاس و تشکر خود را از پدافند هوایی ابراز می‌کردند.



توپ ۵۷ م‌م پدافند هوایی

پل‌های بهمن‌شیر

در طول عملیات والفجر ۸، هرچه تلاش کردیم تسلط دلخواه را در دید راداری ارتفاع خیلی پست به دست نیاوردیم، البته از اول هم طرحی به این منظور نداشتیم و ما انبوه آتش سیستم‌های توپخانه را جهت پوشش ارتفاع پست تا آنجا که ممکن بود تقویت کرده بودیم، بعد از یک هفته از شروع عملیات و تصرف کامل جزیره فاو، واقعاً نیروی هوایی عراق دیوانه شده بود یا تحت فشارهای سخت صدام بودند که تصمیم به قطع راه‌های مواصلاتی جزیره فاو گرفتند و در این راه، هواپیماهای عراقی هیچ ترسی از سرنگون شدن نداشتند. به یاد دارم برای انهدام پل ایستگاه ۷ آبادان، چهار فروند هواپیما از دست دادند و پل را منهدم کردند. به هر حال، در طرح کلی همان روز، اول به قرارگاه مرکزی خاتم گفته بودیم ما توان پدافند هوایی از منطقه را نداریم و همان هم بود. هیچ‌گاه نتوانستیم در والفجر ۸ راه دشمن را به منطقه سد نماییم، ولی جنگیدیم و خوب هم جنگیدیم.

پل‌های مواصلاتی به جزیره آبادان، بجز پل ایستگاه ۱۲، همه منهدم شده بودند. اول شب بود. به قرارگاه همت احضار شدم. قرارگاه همت قرارگاه عمل‌کننده والفجر ۸ بود. به قرارگاه که رسیدم شهید بابایی و شهید ستاری در قرارگاه حضور داشتند. پیرمرد باصفایی بود که شهید بابایی خیلی به او علاقه داشت. مسئول آبدارخانه قرارگاه بود. چون می‌دانستم شهید بابایی

کجاست مستقیم به آبدارخانه رفتیم. شهید بابایی آنجا بود. با دیدن من به سراغم آمد و با هم رفتیم سراغ شهید ستاری. یک جلسه کوتاه خصوصی سه نفره داشتیم. صحبت‌ها شد و فرمودند قرارگاه از پدافند می‌خواهد هر طور شده پل ایستگاه ۱۲ را حفظ نماید. چون تنها راه مواصلاتی منطقه است. با آنچه در سه روز گذشته مشاهده کرده بودم، اطمینان داشتم که فردا پل ایستگاه ۱۲ منهدم خواهد شد و عیناً آنچه در دلم بود را به آن دو بزرگوار گفتم و اضافه کردم بهتر است پیشنهاد دهیم امشب تدارکات هرچه در توان دارند، به جزیره حمل نمایند. بعد در جلسه قرارگاه شرکت کردیم. شهید ستاری عین مطالب من را در جلسه گفتند و همه خندیدند. من اضافه کردم فکر نکنید که ما اقدامی نمی‌کنیم. امشب تا صبح هرچه از دستمان برآید انجام می‌دهیم، ولی به شما نمی‌توانیم اطمینان بدهیم که پل حفظ خواهد شد. جلسه خیلی سریع تمام شد و همه آماده نماز مغرب شدند. من وقت خواندن نماز جماعت را نداشتم، خیلی سریع نمازم را فرادا خواندم و با یکی از دوستان که همراه من به قرارگاه آمده بود برای آماده شدن برای فردا عازم قرارگاه فرعی فجر در سایت شاهد شدم.

بد نیست به خاطره آموزنده‌ای که در رفتن به قرارگاه داشتم اشاره‌ای کنم. ساعت ۴ بعدازظهر بود که از سایت شاهد، با یکی از پرسنل داوطلب بسیجی خوب نیروی هوایی، جهت

شرکت در جلسه، عازم قرارگاه همت شدم. روز سختی بود. منطقه در آتش می‌سوخت. در مسیر، شاهد سوختن و سقوط دو فروند هواپیما بودیم و جای جای منطقه بمباران شده بود و در آتش می‌سوخت. خودروهای حامل مهمات و تدارکات روی جاده و اطراف جاده پراکنده و متوقف شده و ما زیر این آتش و دود و بمباران‌های دشمن و گلوله‌های توپخانه در حال حرکت بودیم. در چند نقطه جاده بسته شده بود، یا تریلی در حال سوختن بود، یا بمب‌ها حفره‌های عظیمی در جاده ایجاد کرده بودند. به هر حال، در طول مسیر به منطقه آلوده به بمب‌های شیمیایی نزدیک شدیم، ما لباس شیمیایی پوشیده بودیم. شیشه‌های ماشین را بستیم و ماسک زدیم. به راننده نگاه می‌کردم. حال بدی داشت. به سختی نفس می‌کشید و رنگ او تغییر کرده بود. فکر کردم به شهادت نزدیک شده‌ایم، چون حال راننده حال عادی نبود. خوب که نگاه کردم دریچه پلمپ شده روی فیلتر ماسک خود را نکنده و از بی‌هوایی دارد خفه می‌شود. با عصبانیت، در حالی که خنده‌ام گرفته بود دریچه را کندم و ایشان نفس راحتی کشید. خیلی زود به قرارگاه شاهد رسیدیم. چهار قبضه توپ ۳۵ رزرو داشتیم که دستور انتقال به ایستگاه ۱۲ داده شد. همچنین دو رسد اسکای‌گارد از پل‌های منهدم‌شده قبلی به این پل مأمور کردیم. به برادر احمدی مسئول پدافند سپاه پاسداران هم ابلاغ شد و

گفتم هرچه در توان دارد جهت تقویت دفاع از پل ایستگاه ۱۲ انجام دهد. تا صبح ۴ قبضه ۳۵ و دو رسد اسکای گارد و حدود ۱۰ قبضه توپ‌های ۵۷ مم و ۲۳ مم سپاه هم به این مجموعه اضافه شد. با توجه به تعداد ۸ قبضه استقرار یافته اولیه، ۲ قبضه ۳۵ مم، ۲ قبضه ۵۷ مم و ۴ قبضه ۲۳ مم قبلی توان بالایی بود و بیش از این هم حتی محل برای استقرار پدافند اطراف پل نبود.



توپ ۲۳ مم پدافند هوایی

به هر دو سایت آمادگی لازم داده شد و شهید ستاری هم روز بعد در بندر امام حضور داشتند که همه چیز را می‌دانستند و مسلماً در استفاده از هاگ هرچه می‌توانستند انجام می‌دادند. صبح روز بعد از همان اوایل روز، حمله‌های سنگین به این پل شروع شد. در نزدیکی ساعت ۱۲، اوج این درگیری‌ها بود. شاید سنگین‌ترین جنگ پدافند هوایی در هشت سال دفاع مقدس بود. چهار فروند هواپیمای دشمن روی این پل سرنگون شد، ولی حدود ساعت ۱۲ پل ایستگاه ۱۲ منهدم شد و تنها راه تدارکاتی جزیره آبادان بسته شد. در این نبرد سنگین هوایی، حدود ۱۰ فروند موشک هاگ شلیک شد که ۴ فروند هواپیما را سرنگون کرد. ۲ قبضه توپ ۳۵ آسیب کلی دید و به ۶ قبضه توپ ۲۳ آسیب جزئی رسید. دو نفر از پرسنل ۳۵ م شهید شدند (۳۵ م متعلق به نیروی زمینی ارتش) و ۱۵ نفر زخمی داشتیم. سنگین‌ترین صحنه که هیچ‌وقت از خاطر ما پاک نمی‌شود، شهادت یکی از خدمه‌های توپ ۵۷ م سپاه پاسداران روی این پل بود. این مرد غیور هر دو دستش به گردونه‌های توپ قفل شده بود ولی سر در بدن نداشت. سپاه پاسداران هم شهدای زیادی روی این پل داشت که من از تعداد آن اطلاع دقیقی ندارم.

سایت‌های فریب ما در والفجر ۸ فوق‌العاده موفق بود و جلو بمباران‌های سایت‌های اصلی را خیلی خوب می‌گرفت، یعنی

سایت‌های فریب‌هاگ باعث اتلاف وقت و توان دشمن در سطح وسیعی شده بود و پوششی دلخواه برای سایت‌های اصلی ایجاد کرده بود. یکی از روزها با خودرو از جلو سایت کوثر ۳ که حدود ۱۰ روز قبل تخلیه شده بود و تجهیزات فریب در آن جایگزین شده بود رد می‌شدم که برادر احمدی (سردار احمدی) روبه‌روی سایت از مسیر مخالف می‌گذشت. علامت دادند. روبه‌روی سایت تخلیه شده ۱۰ روز قبل ایستادیم. به برادر احمدی گفتم اینجا جای مناسبی نیست، امکان بمباران سایت هست. دور بزن چند کیلومتر دورتر صحبت کنیم تا نزدیک سایت فریب نباشیم. ایشان گفتند عراقی‌ها این قدر احمق نیستند که بعد از ۱۰ روز نفهمند این سایت اصلی نیست. هنوز حرف ایشان تمام نشده بود که سایت مورد حمله سنگین هواپیماهای دشمن قرار گرفت. البته زمین باتلاقی بود و خسارات کمی به تجهیزات سایت وارد شد. آن روز ترکش بزرگی در یک وجبی سر من که روی زمین خوابیده بودم به زمین اصابت کرد. خواستم آن را یادگاری نگه دارم، فوق‌العاده داغ بود و نتوانستم. تا آن روز نمی‌دانستم ترکش‌ها تا این اندازه داغ هستند.

سیستم رایپر در عملیات والفجر ۸ راندمان خوبی نداشت. پرسنل رایپر فوق‌العاده کوشیدند که سیستم رایپر را به کار گیرند، ولی متأسفانه نشد. سیستم‌ها به بهترین وضعیت چک شده و از نظر فنی صد در صد عملیاتی بود، ولی متأسفانه موشک‌ها به

سمت دشمن هدایت نمی‌شدند. هرچه شلیک می‌شد در مسیر غیرقابل پیش‌بینی و سرگردان پرواز می‌کردند. اغلب موشک‌ها پس از یک پرواز کوتاه روی زمین می‌افتاد و مارپیچ روی زمین حرکت می‌کردند. از شانس بد پدافند، یکی از این موشک‌ها در انتهای سر خوردن روی زمین به داخل سنگری که فرماندهان توپخانه سپاه داشتند، نفوذ می‌کند که خدا را شکر منفجر نمی‌شود و تنها پای یکی از پرسنل سپاه را زخمی می‌کند. برادر عزیز شهید شفیع‌زاده فرمانده توپخانه سپاه این موشک را به قرارگاه همت آوردند. البته اکثر موشک‌هایی که این‌گونه ناموفق بودند، منفجر نمی‌شوند.

تدارکات و مهمات رساندن به فاو در آن روزهای سخت جنگ پدافند هوایی با دشمن، در دو مرحله توسط قایق از روی بهم‌شیر و اروندرود انجام می‌شد، یعنی تدارکات در کنار رودخانه ذخیره می‌شد و اغلب شب‌ها به آن طرف روخانه حمل می‌شد و امور فوری نورس توسط هلی‌کوپترهای هوانیروز جابجا می‌شد. هواپیماهای عراقی از دو مسیر داخل خاک عراق و یا روی خلیج فارس با ارتفاع فوق‌العاده پایین روی اروندرود پرواز می‌کردند و از تردد قایق‌های تدارکاتی به فاو جلوگیری می‌کردند که بعد از انهدام پل‌ها، این مسئله برای رزمندگان فوق‌العاده سنگین شده بود که قرارگاه همت ایمن نمودن این مسیر را از قرارگاه رعد خواستار شد. جهت دفاع هوایی از این مسیر حیاتی

قرارگاه دو رسد اسکای گارد به گونه‌ای کنار ارون درود مستقر نمود که دید و تیر خیلی خوب و مؤثری روی رودخانه داشت.

بعد از درگیری و دفاع از پل‌های بهمن‌شیر، این هم درگیری سنگینی بود و یک هفته هواپیماهای عراقی برای قطع این راه‌های تدارکاتی تلاش کردند و موفق نشدند. سیستم اسکای گارد کارایی خوبی را برای این‌گونه درگیری‌ها از خود نشان داد، گرچه خساراتی جزئی به تجهیزات ما وارد شد و چند نفر هم مصدوم جدی و نقص عضوی داشتیم، ولی با سرنگونی شش فروند هواپیمای دشمن روی رودخانه، رفت و آمد قایق‌ها روی رودخانه به خوبی انجام می‌شد و به راحتی وظیفه تدارکاتی خود را انجام می‌دادند، گرچه بعضی مواقع در این درگیری‌ها خساراتی هم به خط تدارکاتی ما وارد می‌شد، ولی قدرت سد کردن مسیر رودخانه را نداشتند.

در تمام مدت والفجر ۸، یک مرتبه منطقه نزدیک به یکی از سایت‌های ما آلوده به گازهای شیمیایی شد، که اثر آن به سایت هم رسید. بلافاصله دستور تخلیه داده شد و شب هنگام وسایل جمع‌آوری شد و پرسنل در سایت جایگزین به عملیات ادامه دادند و یک مورد هم یکی دیگر از سایت‌های ما مورد هجوم و بمباران قرار گرفت که خساراتی خیلی جزئی داشتیم. این سایت را هم قبل از غروب آفتاب تخلیه کردیم.

تنها در یک مورد در والفجر ۸ مرتکب خطا شدیم و آن هم به علت اعتماد به نفس زیاد در سایت قدیمی تبوک که برای دشمن شناخته شده بود، مستقر شدیم که در همان لحظات اولیه رادار تعقیب هاگ توسط دشمن منهدم شد، به گونه‌ای که کوچک‌ترین اثری از آن باقی نماند. ما فقط توانستیم یکی از چرخ‌های آن را پیدا کنیم. حتی از شاسی دستگاه هم اثری باقی نمانده بود.

اما ارتباط: در طول مدت آماده شدن برای والفجر ۸ فرصتی برای کنترل چگونگی آماده شدن ارتباط نداشتیم، ولی چون خیلی خوب در مورد منطقه توجیه شده بودند و محل‌هایی که باید ارتباط آن را تأمین کنند در نظر داشتند و قوانین و شرایط نیز به آنها ابلاغ شده بود، کار را به درستی انجام دادند. درست یک هفته قبل از شروع عملیات، همراه سروان فاجانی به محل استقرار TCR145 ایشان رفتم. کنار اروندرود در دید و تیر دشمن استقرار یافته بودند و تجهیزات را خیلی ماهرانه استتار کرده بودند و از آن محل سیم‌کشی‌های زیادی شده بود و دیگر امکان جابجایی نبود. با دیدن محل استقرار، امیدی به تأمین ارتباط از آن نقطه را نداشتیم. البته ایشان از نظر فنی با پیش‌بینی آینده و پیشروی رزمندگان درست نقطه‌یابی کرده بود و تمام دلایل را توضیح دادند، ولی تکیه بر آن نقطه در عملیات به آن سنگینی صحیح نبود.

نقطه دومی انتخاب شد و دستور داده شد به عنوان نقطه پشتیبان شروع به کار نمایند و سیم‌کشی‌ها جدید انجام شود و

همان نقطه نیز عملیاتی نگه داشته شود. سپاه پاسداران نیز شبکه قدرتمندی در منطقه ایجاد کرده بود و چندین مرتبه نیز اعلام نموده بودند که اگر نیاز به ارتباط داشتید، ما آماده همکاری هستیم. از پدافند سپاه پاسداران برادر بنی‌احمدی نیز مأمور شدند که برای دو CP منطقه و سایت‌های هاگ از شبکه ارتباطی سپاه نیز ارتباط تأمین نمایند که ایشان هم در ظرف سه روز ارتباطات را تأمین نمودند و ما صاحب شبکه دوم ارتباطی از سپاه پاسداران به عنوان پشتیبان شبکه اول شدیم.

جالب توجه اینکه همان ارتباط اولیه کنار ارون‌رود که هیچ امیدی به آن نداشتیم و فکر می‌کردیم در همان لحظات اول منهدم خواهد شد، در طول والفجر ۸ کامل‌ترین و بهترین ارتباط را برای ما تأمین کرد و حتی یک لحظه قطعی ارتباط نداشتیم. صدامیان فکر نمی‌کردند ما چنین جسارتی داشته باشیم. در همان یک هفته اول والفجر ۸ با آن روحیه ایمان، شجاعت و حس فداکاری که در پرسنل عملیاتی فنی پشتیبانی وجود داشت، همه چیز حالت روان و عادی به خود گرفت. به محض دستور جابه‌جایی، همه به وظایف خود آشنا بودند و هرکسی دقیقاً وظیفه خود را انجام می‌داد. سایت اصلی، سایت فریب، رساندن مهمات و موشک و... همه چیز مانند ساعت عمل می‌کرد و شهید ستاری هم روزها در رادار بندر امام بودند و شب‌ها در جلسات قرارگاه ستون هدایت صحیح و عاقلانه و منطقی عملیات را عهده‌دار

بودند و ما هم همه از صبح تا شب، زیر برد توپخانه و بمباران‌های عراق عاشقانه تلاش می‌کردیم و تنها چیزی که حتی یک مرتبه سراغ ما نیامد ترس بود. سپاسگزار خداوند متعال و حضرت زهرا(س) هستیم که همه چیز ما در والفجر ۸ متعلق به ایشان بود. کوثرها و فاطمیه‌ها، رمزها و توسل‌ها، همه و همه و همیشه منت‌دار خداوند هستیم که چنین توفیق عظیمی نصیب ما بندگان کوچک و حقیر خود نمود.

ادامه عملیات والفجر ۸ برای پدافند هوایی روی یک روال منظم، آسان و راحتی قرار گرفت. همه به وظایف خود آشنا بودند و می‌توان گفت کلیه امور حالت روزمره به خود گرفته بود. چندین ماه این حالت ادامه پیدا کرد. البته عراق هم دیگر تمایلی به هجوم به منطقه را نداشت و آسیب‌ها و خسارات سنگین به او باعث گردیده بود آرامشی نسبی در منطقه ایجاد گردد و بدین منوال بعد از عملیات سخت و ناموفق بدر و خیبر، عملیات غرورآفرین والفجر ۸ به پدافند هوایی روحیه و توانی دوباره بخشید. در این عملیات، یک رضایتمندی دلخواه نزد مردم از پدافند هوایی ایجاد شد، مخصوصاً بسیجیان مخلص و سلحشور هرکجا متوجه می‌شدند فردی پدافندی است، برای او احترام خاصی قائل می‌شدند. در این عملیات، حدود ۷۲ فروند هواپیمای دشمن سرنگون شد. این نمی‌تواند آمار دقیقی باشد. با توجه به چگونگی درگیری‌هایی که ما در منطقه داشتیم، شاید

بیش از این باشد. چون سعی بر این بود که به طرف دشمن نشانه‌روی نشود، البته هیچ‌گاه فعالیت پروازی دشمن قطع نشد و ما هم از منطقه، پدافند هوایی (با تعریف مصطلح در پدافند هوایی) را انجام ندادیم، ولی با نیروی هوایی عراق جنگیدیم و موفق هم جنگیدیم و با کمترین خسارت، ضربه‌ها و خسارات سنگینی به دشمن وارد کردیم.



سامانه کنترل آتش ضد هوایی اسکای گارد

تجزیه و تحلیل والفجر ۸

عملیات والفجر ۸ نقطه عطفی بود در چگونگی درگیری‌های پدافند هوایی در مناطق عملیاتی و چگونگی اندیشیدن، طراحی و رفتار با دشمن را دگرگون کرد. والفجر ۸ باعث گردید که پدافند هوایی در مناطق درگیر با دشمن با اطمینان و قدرتمند با دشمن درگیر شود و این حرکات جدید در

زمانی بود که از لحاظ توان تجهیزاتی هم از نظر کیفیت و هم کمیت در بدترین وضعیت نسبت به دشمن قرار داشتیم. دشمن در بالاترین توان از نظر حجم و فناوری تجهیزات و ما در پایین‌ترین در هشت سال دوران دفاع مقدس. پدافند هوایی برای اولین بار در این عملیات غرورآفرین جنگ ناهم‌تراز را شروع کرد که شروعی بود سازنده و سرنوشت‌ساز برای جمهوری اسلامی ایران و آخرین ثمره آن عملیات پدافند هوایی در مرصاد بود. قبل از شروع عملیات، هدف از درگیری با دشمن و چگونگی درگیر شدن و قوانین و مقررات این‌گونه درگیری‌ها به صورت ابتدایی مشخص گردید. چون تجربه‌ای در این‌گونه موارد نداشتیم و در حین عملیات با اختیارات وسیع و آزادی عملی که در اجرای عملیات داشتیم (روش‌ها، قوانین، چگونگی روبه‌رو شدن با دشمن) تکمیل و مدون گردید که خلاصه آن عبارت بود از:

۱. هدف در این‌گونه عملیات جنگیدن با دشمن است،

نه پدافند هوایی با مفهوم سنتی آن از منطقه عملیات.

۲. دگرگونی در تفکر آماده‌سازی مواضع و سایت‌ها قبل

از عملیات.

به طور کلی، تمام نقشه‌ها و طرح‌های استاندارد ساخت مواضع و سایت‌ها که برای دشمن شناخته شده بود را به فراموشی سپردیم و با روش‌ها و ابتکارات جدید بدون به هم زدن شکل زمین، فقط امکان استقرار تجهیزات را در مناطقی که

استتار بیشتری ایجاد می‌کرد، فراهم کردیم. سعی وافری داشتیم که مواضع و مخصوصاً سایت‌های هاگ را در نقاطی انتخاب نماییم که پوشش گیاهی زنده داشته باشند. آن قدر روی این عقیده پافشاری شده بود که مهندسی قرارگاه خاتم‌الانبیاء برای دو نقطه از سایت‌های هاگ درختان سبز را با ریشه جابجا نمود. اتخاذ چنین تصمیمی فوق‌العاده موفق بود، به گونه‌ای که دشمن حتی یک مورد هم نتوانست مواضع ما را قبل از شلیک شناسایی نماید.

۳. استفاده وسیع و حساب‌شده از تجهیزات فریب با روش‌های علمی و حساب‌شده برای هر نوع شناسایی دشمن (اپتیکی، راداری، حرارتی، الکترونیکی).

۴. اتخاذ تصمیمات لحظه‌ای در صحنه نبرد مناسب با چگونگی و وضعیت حاکم بر منطقه عملیات.

۵. به اجرا درآوردن تصمیمات متخذه در کمترین زمان ممکن با بالاترین سرعت.

۶. آموزش و تمرینات سخت مورد نیاز برای سرعت عمل بالا در گسترش‌ها و ضدگسترش‌ها.

۷. آماده نمودن زیرساخت‌های لازم مانند تأمین خودروها و وسایل مورد نیاز جابجایی‌های سریع. ساخت چند مورد مواضع. کابل‌کشی‌های مواضع از قبل. تأمین ارتباطات مورد

نیاز در مواضع فرعی همانند مواضع اصلی که تأمین‌کننده سرعت مورد نیاز گسترش‌های سریع باشد.

۸. حذف کلیه تجهیزاتی که در روند عملیات کارآیی کمتری داشتند و بدون آنها نیز انجام مأموریت ممکن بود از سیستم‌ها و مختصر نمودن آنها تا حدی که برای دشمن قابل تصور نبود، مخصوصاً روی سیستم‌هاگ.

۹. پیش‌بینی‌های لازم برای تحرک لحظه‌ای کلیه تجهیزات، شامل اصلی و رزرو و فریب و وسایل جانبی موجود در منطقه و خارج از منطقه.

۱۰. آمادگی کامل برای پشتیبانی فنی و غیرفنی از پدافند مستقر در منطقه به بهترین شکل ممکن در بالاترین سطح به گونه‌ای که جوابگوی نیازمندی‌های فنی، تدارکاتی، مهماتی و رفاهی در بدترین شرایط و زیر آتش سنگین دشمن باشد.

۱۱. تعیین مسئول مشخص برای هر وظیفه‌ای تا پایین‌ترین رده و کارهای کوچک به منظور فراهم نمودن سرعت لازم در جابه‌جایی‌ها. مثلاً جمع‌آوری قرقره‌های خالی کابل‌ها و امور کوچک امثال آن.

۱۲. توجه خاص به نیروی انسانی و کرامت شخصیت پرسنل در تمام موارد مخصوصاً حفظ جان آنها.

۱۳. بکارگیری ابتکارات و نوآوری‌های مناسب روز در تاکتیک درگیری با دشمن.

الف) درگیر شدن با دشمن با چشم باز:

با استفاده لحظه‌ای از اطلاعات، مجموعه ایستگاه‌های شنود نه‌اجا و سایر شنوده‌های موجود در منطقه و چگونگی پرواز هواپیماهای دشمن در آسمان منطقه به مأموریت هواپیماهای دشمن، نوع آن و چگونگی پرواز آنها و مخصوصاً توانایی‌های آنها در خنثی‌سازی پدافند هوایی شناسایی می‌شد و با توجه به موارد ذکرشده، هواپیمای مورد نظر برای انهدام در موقعیتی انتخاب می‌شد که دشمن قادر به شناسایی محل درگیری نشود و کمترین خطر را برای ما ایجاد نماید. معمولاً به طریقی هدف انتخاب می‌گردید که سمت و زاویه پرتاب امواج ما به طرف دشمن نباشد و اگر مجبور می‌شدیم، زاویه پرتاب امواج به حدی بالا انتخاب می‌شد که وسایل شناسایی دشمن قادر به ردیابی آن نباشد.

ب) زمان پخش امواج را به حداقل ممکن رسانده بودیم. به علت اینکه در حین درگیری معمولاً زمان فراموش می‌شود، نفری را مسئول اندازه‌گیری زمان پخش امواج کرده بودیم تا از طولانی شدن مدت (ردییت) جلوگیری شود.

ج) به طرق مختلف سعی در فریب دشمن و کشاندن آن به نقطه دلخواه برای انهدام داشتیم.

۱. رادارهای جستجوی هاگ را که برد بلندتری نسبت به سایر رادارهای مورد استفاده در منطقه داشتند و برای دشمن

کاملاً شناخته شده بود و آن را به عنوان سنبل هاگ می‌شناخت، در مناطق دلخواه مستقر کرده و به صورت دائمی در وضعیت پخش امواج قرار می‌دادیم. به همین علت، مورد هجوم دشمن قرار می‌گرفت. در هر هجومی، موفق به سرنگونی چند فروند از هواپیماهای دشمن می‌شدیم. در یکی از این هجوم‌ها که رادار ما در شادگان مستقر بود، دشمن از بمب‌های عظیمی استفاده کرد که تا آن روز مثل آن را ندیده بودیم. چون حفره‌هایی به عمق حدود ۱۰ متر در زمین ایجاد کرده بود.

۲. به محض اینکه احساس می‌شد سایت اصلی ما توسط دشمن شناسایی شده آن را ترک می‌کردیم. حتی در روز عملیات و در شدت درگیری، (چون قدرت جایگزین نمودن سایت را در کمترین زمان داشتیم و حفظ جان افراد برای ما از اولویت بالایی برخوردار بود) محل را با وسایل فریب جایگزین می‌کردیم. از همان ابتدای استقرار، برای اینکه سایت ما دامی خوب و کارا باشد طرح‌ریزی‌هایی شده بود و سایت جدید به گونه‌ای انتخاب می‌شد که راحت‌ترین و بیشترین شکار را از دشمن داشته باشیم و در این‌گونه موارد سعی بر آن بود که تجهیزات فریب را استتار کامل نمائیم تا دشمن طمع بیشتر کند و ما شکار بیشتری کنیم.

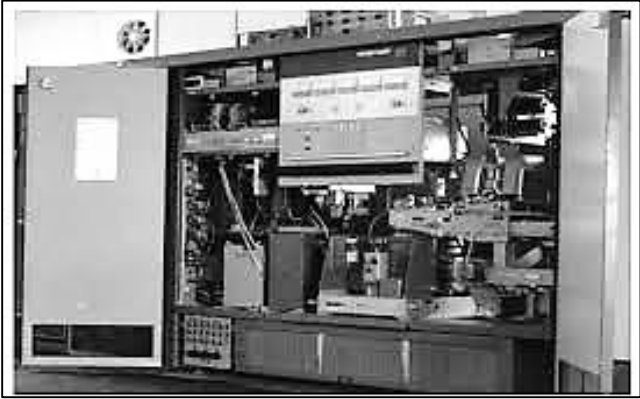
۳. پشتیبانی هوایی نزدیک در والفجر ۸ توسط هواپیماهای اف ۵ در ارتفاع خیلی پست و در سکوت رادیویی محض انجام می‌شد. هر روز صبح تعدادی خلبان که از

مأموریت‌های روز کاملاً اطلاع داشتند به مواضع پدافند هوایی مسیر فرستاده می‌شدند و تا آخرین پرواز در مواضع می‌ماندند تا از شلیک روی این گونه هواپیماها جلوگیری شود.

عراق برای سد کردن پرواز این گونه هواپیماها، سلاح‌های پدافند هوایی مدرن و دقیق خود را در حجم خیلی زیاد به جلو منطقه نبرد انتقال داده بود، مانند موشک‌های رولند و کروتل و همچنین حجم زیادی از توپ‌های مجهز به رادار. حجم آتش علیه هواپیماهای ما خیلی سنگین شده بود. قرارگاه برای خسته کردن دشمن و امنیت بیشتر هواپیماهای خودی از هواپیمای VSTT برای فریب استفاده نمود. این هواپیماها که بدنه کوچکی داشتند و سرعتی قابل قبول، پرواز هواپیماهای اف ۵ را تقلید می‌نمودند و در هر پروازی حجمی باورنکردنی از مهمات عراق روی این هواپیماها شلیک می‌شد. روزهایی بود که حتی یک پرواز پشتیبانی نداشتیم، ولی ۱۰ تا ۱۵ پرواز فریب VSTT انجام می‌دادیم و به تفریحی دلنشین برای رزمندگان تبدیل شده بود و حتی یکی از این هواپیماها مورد اصابت قرار نگرفت.

د) به گونه‌ای ارتفاع پست را پوشش داده بودیم که امکان پرواز برای دشمن غیرممکن شده بود و آسیب‌پذیری سایت‌ها و مواضع را از ارتفاع پست تقریباً به صفر رسانده بودیم و بدین گونه دفاع معجزه‌آسای زمین به هوای والفجر ۸ به وقوع پیوست.

دفاعی که تحسین دوستان و حیرت دشمنان را به همراه داشت و از آن روز به بعد الگوی رزم و درگیری‌های پدافند هوایی با دشمن در مناطق درگیری شد.



رادار AR5

عملیات مرصاد

والفجر ۸ به پایان رسید. عملیات موفق و آموزنده‌ای بود. پدافند هوایی در عملیات والفجر ۸ دگرگون شد. پدافند هوایی در والفجر ۸ آموخت که:

۱. چگونه می‌توان با تجهیزات کم و قدیمی روبه‌روی دشمن قدرتمند و مجهز به تجهیزات برتر از نظر حجم و فناوری ایستاد؟

۲. جنگ نامتقارن در پدافند هوایی یعنی چه؟

۳. ابتکار و نوآوری و فکر و اندیشه یعنی چه و قادر است چه دگرگونی‌هایی را به وجود آورد؟

۴. از همه مهم‌تر، چگونه می‌توان دوباره خود را بازیافت و روحیه از دست رفته و اعتماد به نفس خود را بازسازی کرد؟

پدافند هوایی با کوله‌باری تجربهٔ سنگین و ارزشمند از والفجر ۸ بیرون آمد و صاحب تجربه‌ای شد که می‌توان گفت کسی در جهان تا آن روز به آن دسترسی عملی نیافته بود. پرسنلی ورزیده، نترس و شجاع که توان و تکنولوژی روز دنیا را به تمسخر می‌گرفتند، زیر نظر استادانی صبور، دانشمند و فرهیخته، که عاشق پرسنل بودند و با تک تک پرسنل پدافند

هوایی فراخور دانش و زبان خودشان برخورد می‌کردند. پدافند هوایی در والفجر ۸ آموزش چگونه نامتقارن جنگیدن را آموخت و بعد از والفجر ۸، آموخته‌های خود را به صورت عملی به کار گرفت. پدافند هوایی، مخصوصاً پرسنل جمعی قرارگاه رعد، مجموعه‌ای بود از کل نیروی هوایی و می‌توان گفت پرسنل دائمی آن از فرماندهی لجستیکی و پشتیبانی مرکز نهاجا و مهندسی نیرو به همراه پرسنل تخصصی پدافند هوایی بودند.

پرسنل پدافند هوایی در مواقع عملیات، به صورت انبوه به قرارگاه اعزام می‌شدند و در سایر مواقع، به علت کمبود پرسنل در پدافند هوایی نسبت به مأموریت‌های سنگین آن خیلی سریع به پدافند هوایی برمی‌گشتند، تا به ادامه کار دفاع سراسری از کشور کمک کنند و قرارگاه رعد هم با کمترین پرسنل ممکن پدافند هوایی همراه با پرسنل پدافند هوایی موجود در فرماندهی لجستیکی بستر درگیری‌های بعدی را آماده می‌کرد و بدین‌گونه بود که در مواقعی که عملیاتی نبود، پرسنل پدافند هوایی در قرارگاه به حداقل می‌رسید.

در دوران سخت جنگ، به مرور فرهنگی آمیخته از ساده‌زیستی و بی‌توقع بودن و بسیجی زندگی کردن شهید بابایی همراه با جسارت و شجاعت و علم و دانش و زیرکی خاص شهید ستاری و تجربه شناخت کامل دشمن و - با این شناخت - با دشمن درگیر شدن در هم آمیخته شده بود و درگیری با

هوایمماهای مدرن و بهروز صدام حسین را برای قرارگاه آسان کرده بود.

بعد از انسجام کامل قرارگاه رعد، شهید ستاری به سمت فرماندهی نیروی هوایی منصوب شدند و قرارگاه رعد طرحی را آماده نمود که از شمالی‌ترین نقطه مرزی، یعنی ماکو، تا بندر لنگه را شامل می‌شد. در این طرح، کلیه راه‌های نفوذ احتمالی دشمن به داخل ایران بررسی شده بود و برای هر منطقه طرحی آماده اجرا بود. بسترسازی‌های لازم نیز روی زمین جهت اجرای طرح، از قبیل ساخت قرارگاه‌های فرعی سایت‌های هاگ، مواضع اسکای‌گارد و... و از همه مهم‌تر تأمین ارتباطات مورد نیاز آماده گردیده بود.

در زمانی که مشغول آماده‌سازی مناطق مختلف بودیم، شهید بابایی به این نتیجه رسیدند که دو بخش آفند و پدافند قرارگاه را از هم جدا کنند و دو قرارگاه جداگانه تشکیل دهند. با اطمینان اعلام می‌کنم که شهید بابایی شهادت خود را نزدیک می‌دیدند و واقعاً پس از ایشان، روحی به بزرگی وی وجود نداشت تا قادر باشد این قرارگاه - که ثمره خون مخلصین و پاک رزمندگان خداجوی جمهوری اسلامی بود - را یکپارچه نگه دارد و به همین علت، با اصرار شخص شهید بزرگوار، قرارگاه رعد به قرارگاه فجر پدافندی و کوثر آفندی تقسیم شد. البته در آن زمان، برای ما خوشایند نبود، ولی با اتفاقات بعدی، متوجه شدیم که

شهید بابایی مطالبی را می‌دانستند که ما نمی‌دانستیم و صلاح هم همین بوده که شهید انجام دادند. مدت خیلی کوتاه پس از این تفکیک، شهید بابایی - این عارف بزرگ - به شهادت رسیدند و قرارگاه پدافندی فجر به تنهایی به کار ادامه داد و در مدتی کوتاه، طرح کلی سراسری به اتمام رسید و منتظر فرمان اجرای مأموریت‌های بعدی به انتظار نشستیم.

در این قرارگاه، بنده مسئول قرارگاه فجر و امیر مرآتی معاون عملیات، سرهنگ حسین فاجانی فرمانده ارتباط تاکتیکی و حاج آقا قشقائی و حاج آقا شیبانی فرماندهان مهندسی و آماد رزمی بودند. در هر بخش و با توجه به نوع مأموریت به حجم پرسنل آن افزوده می‌شد، یا از آن کاسته می‌شد. به اندازه کافی امکانات و تجهیزات جمع‌آوری شده بود و با توجه به تجربیات گذشته، آماده هرگونه درگیری در سراسر مرز غربی از شمال غرب تا جنوب غرب و گوش به فرمان بودیم. در ضمن، از طرق مختلف، فعالیت‌های صدام، مخصوصاً فعالیت‌های هوایی را دقیقاً کنترل می‌کردیم (با رابطه نزدیکی که با قرارگاه مرکزی خاتم و پدافند هوایی و فاشا وجود داشت). شهید ستاری، فرمانده وقت نهاجا، به دلایل زیر به قرارگاه فجر فرماندهی داشتند:

۱. از دل و درون قرارگاه بیرون آمده بود و هم‌رزم همه پرسنل قرارگاه بودند.

۲. به علت رفتار و کردار عالمانه و بسیجی خود مورد احترام همه بودند.

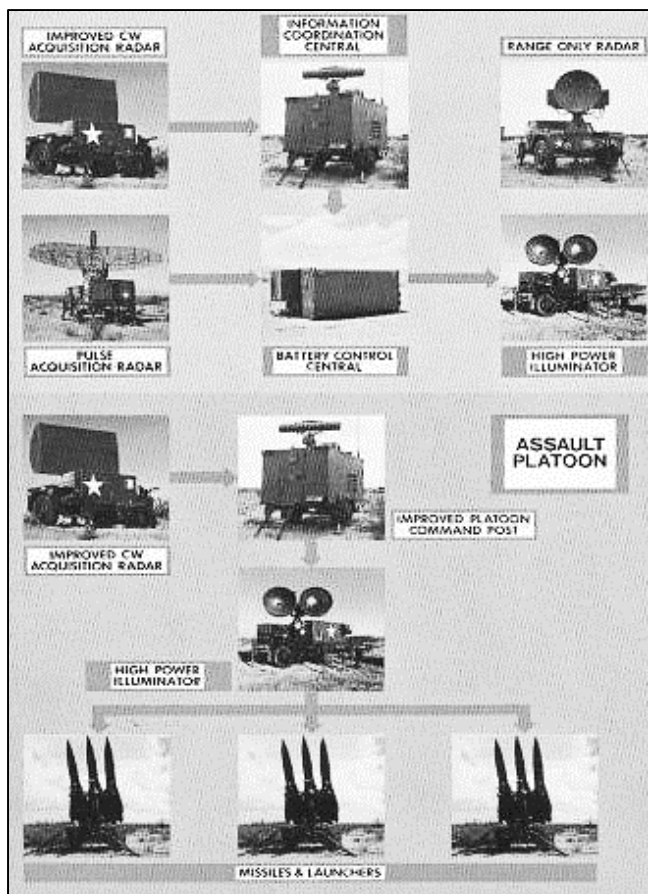
۳. عضو اصلی و همه‌کاره ستاد پدافند کل کشور و مشاور امین قرارگاه مرکزی خاتم و فرمانده نهاجا بودند.

شهید ستاری اعضاء قرارگاه فجر را دعوت به جلسه نمودند و کارکنان قرارگاه به دلایل مذکور به سرعت در جلسه حاضر شدند و شهید ستاری در جلسه با مدارک مستند جمع‌آوری شده، که عمدتاً از فاشا نهاجا بود، اثبات نمودند که وضعیت در منطقه عمومی کردند وضعیتی غیرعادی است و شواهد نشان می‌دهد که دشمن از منطقه کردند قصد نفوذ به کشور را دارد و در همان جلسه، دستور آمادگی و تقویت قرارگاه فجر در همدان و پایگاه هوایی همدان را صادر فرمودند و قرار شد اگر اتفاقی نیفتاد، همه ۱۵ روز بعد برای هماهنگی بعدی در جلسه حاضر باشند. در کمتر از ۱۵ روز، قرارگاه در منطقه (دشت ایلام و گردنه قلاجه کنار شهر اسلام‌آباد) در وضعیت آمادگی کامل قرار گرفت. باند اضطراری نزدیک به اسلام‌آباد، قرارگاه فرعی قرارگاه فجر و مرکز پشتیبانی آماد و مهندسی قرارگاه شد. به علت اینکه پدافند هوایی دید کاملی روی کل منطقه نداشت، دو دستگاه رادار جستجو هاگ PAR روی ارتفاعات مشرف به منطقه در گردنه قلاجه مستقر شد. نبود جاده دسترسی به ارتفاعات و اجبار به اینکه رادارها بایستی روی بلندترین نقاط استقرار

می‌یافتند، با هلی‌کوپتر حمل شدند، که در حین اجرا، یک دستگاه رادار ما به علت عدم کنترل هلی‌کوپتر رها و نابود شد و همچنین کلیه امکانات و ارتباطات قرارگاه در محلی نزدیک به تأسیسات وزارت مخابرات روی قلاجه عملیاتی گردید.

قرارگاه در پایگاه همدان، سِکِشِن (یک دستگاه HPI، یک BCC، دو لانچر) هاگ آماده حرکت داشت و سِکِشِن دیگری نیز در اسلام‌آباد در اختیار داشت (دفاع از منطقه همدان در مسئولیت قرارگاه فجر نبود). یک سایت هاگ هم در ارتفاعات چهارزبر ایلام و سایت دیگری در نزدیکی شهر کرمانشاه به نام سایت محمد(ص) آماده صد درصد عملیات گردید.

در جلسه بعدی، وضعیت مجدداً مورد بررسی قرار گرفت و تأیید شد فعالیت‌های دشمن در خاک عراق شدت یافته و دستور ذخیره‌سازی جیره غذایی نیز به سایر ذخیره‌سازی‌ها اضافه شد. معمولاً پدافند هوایی در عملیات گذشته، خود را برای درگیری زمینی آماده نمی‌کرد، چون احتمال نفوذ دشمن به منطقه را نمی‌داد، ولی در این عملیات ابلاغ گردید که اطراف سایت‌های هاگ کاملاً سنگربندی گردد و توپ‌های ۲۳ مم اطراف سایت به گونه‌ای گسترش یابند که علاوه بر دفاع هوایی، قادر به دفاع زمینی و اجرای تیر تراش روی زمین باشند.



ترکیب سامانه ضد هوایی موشکی هاگ

تمام مدارک و شواهد مبین این واقعیت بود که دشمن قصد نفوذ و اشغال منطقه را دارد. با توجه به مکان های استقرار سایت های هاگ که روی ارتفاعات بود، امکان عقب نشینی سریع تر از نفوذ دشمن با توجه به وضعیت منطقه نبود. به همین

علت، پیش‌بینی شده بود که در صورت اشغال منطقه، پدافند هوایی در محل‌های خود باقی بماند و با تمام توان تا آخرین نفس - چه زمینی و چه هوایی - نبرد کند. در مدت کوتاهی، حدود یک هفته، تصمیمات گرفته‌شده در جلسه اجرا شد و پدافند در آمادگی کامل قرار گرفت. آمادگی کاملی که تا آن زمان در پدافند هوایی سابقه نداشت و بنا بر خصلت پدافندی‌ها به انتظار حضور دشمن در فضای منطقه، چشم به آسمان دوخته بودیم، تا پس از تقریباً یک ماه انتظارها به سر آمد. عصر ۳ مردادماه سال ۶۷ بود. سایت هاگ مستقر در چهارزبر اعلام کرد با دو دسته از هواپیماهای گشتی دشمن درگیر شده و دو فروند از آنها را سرنگون کرده، یکی از این دو هواپیما در نزدیکی سایت سرنگون شد. سرهنگ ذیانی، یکی از افسران شجاع و باتجربه سیستم هاگ، فرماندهی این سایت را بر عهده داشت. تیمی برای دستگیری خلبان هواپیما اعزام کرد که متأسفانه اثری از خلبان یافت نشد. با پیدا کردن لاشه هواپیما، متوجه شدند که متأسفانه خلبان موفق به پرش نشده و در داخل هواپیما سوخته است. تیم اعزامی قرارگاه فجر خاطره تلخی را تعریف می‌کند که بهتر است آن را بازگو نکنیم.

برابر مقررات و روش جاری، قرارگاه بعد از هر درگیری موظف به انتقال سایت به محل جدید بود. بر مبنای همین اصل، تصمیم گرفته شد سایت هاگ از چهارزبر به چهارمله انتقال یابد.

به علت آرامش حاکم بر منطقه، بعد از ظهر آن روز سایت رزرو در اسلام‌آباد به سرپرستی و تحت نظارت سرهنگ مرآتی از اسلام‌آباد به ارتفاع چهارمله حرکت کرد و قبل از غروب آفتاب عملیاتی شد. پرسنل پشتیبانی برای جمع‌آوری سایت قبلی عازم چهارزبر شدند و سرهنگ مرآتی عازم قرارگاه فرعی در اسلام‌آباد گردید، پرسنل هاگ همراه سرهنگ ذیانی حدود غروب آفتاب سایت عملیاتی چهارمله را تحویل گرفتند و در طول شب، خود را برای روز بعد آماده نمودند. در اول شب، سایت چهارمله استقرار یافته بود و پرسنل آماد رزمی مشغول جمع‌آوری سایت چهارزبر بودند و سرهنگ مرآتی پس از پایان کار، همان اول شب از سایت چهارمله عازم قرارگاه فرعی قرارگاه فجر در کنار شهر اسلام‌آباد شد. اوایل شب بود که به شهر رسید. داخل شهر تعدادی راه او را با اسلحه سد کردند و اجازه حرکت به او نمی‌دادند. البته سرهنگ مرآتی با لباس شخصی بود، فقط یک وانت تویوتا سوار بود که باعث توقف او شد. بعد از کمی جرّ و بحث، ایشان عصبانی شدند و با زور سوار ماشین شدند و حرکت کردند. افرادی که نامبرده را متوقف کرده بودند چند تیر شلیک کردند. ایشان متوجه نشد که آیا تیرها هوایی بوده یا به طرف ایشان شلیک می‌شود. بالأخره با زحمت از شهر خارج شد و به طرف قرارگاه حرکت کرد.

سرهنگ مرآتی در درگیری با نفرات مسلح، متوجه ماهیت افرادی که در شهر آشوب کرده بودند نشد، ولی پس از رسیدن به قرارگاه، ضمن گزارش اتمام مأموریت خود و گروه آماد رزمی اظهار داشت تعدادی افراد اوباش و شرور در شهر شلوغ کرده‌اند و مزاحم مردم می‌شوند. من مراتب را - مخصوصاً چون در همین روز با دشمن درگیری داشتیم و دو فروند هواپیما را سرنگون کرده بودیم - به شهید ستاری (فرمانده نهاجا و اصلی‌ترین عضو ستاد پدافند کل کشور) گزارش کردم. ایشان فرمودند همه اتفاقات امروز غیرعادی است. سرهنگ مرآتی را بفرستید بدون اینکه وارد شهر شود و از نزدیک ببیند در شهر چه خبر است. عین دستور به ایشان ابلاغ شد. همه به وقایع روز حساس شده بودند و مرتب زنگ می‌زدند. فعالیت پروازی نداشتیم و اطراف سایت و رادارهای ما خبری نبود. حدود یک ساعت طول کشید تا سرهنگ مرآتی مراجعت نمودند و اعلام کردند پمپ بنزین شهر را آتش زده‌اند، از نقاطی داخل شهر هم دود بلند شده، افراد داخل شهر شعارهای منافقین را می‌دهند و پشت بلندگوهای سیار داخل شهر شعار می‌دهند و می‌گویند اسلام‌آباد به مام وطن بازگشت. ایشان گفتند من فکر می‌کنم منافقین شهر را اشغال کرده‌اند. گزارش به طور کامل به عرض شهید ستاری رسید. ایشان گفت سرهنگ مرآتی درست می‌گوید. ما درگیری بزرگی خواهیم داشت. به منطقه آماده‌باش بدهید. مدت یک هفته بود

که سرهنگ دستنبو، افسر شجاع و دلآور و باهوش قرارگاه فجر که از بهترین شاگردان شهید ستاری در زمینه هدایت سایت‌های هاگ به روش جدید بود، در سایت سوباشی حضور داشت. به نامبرده ابلاغ شد شب در سایت همدان بماند. به علت حساسیت و آمادگی دو ماهه‌ای که در منطقه کردند ایجاد شده بود دو دستگاه PAR هاگ در ارتفاعات قلاجه به عنوان گپ‌فیلر مستقر و عملیاتی بود، تا نقص دید رادار همدان در منطقه را جبران نماید. هنوز اطلاع دقیق و حساب‌شده‌ای از اینکه منافقین چه طرحی جهت اجرا دارند در دست نبود، ولی ما آن شب آنچه در توان داشتیم انجام دادیم. مثلاً به سایت تخلیه‌شده چهارزبر که بنا بود به قرارگاه در اسلام‌آباد منتقل شود دستور داده شد به سمت پل دختر تغییر مسیر بدهد و قطعات حساس و کلیدی سیستم‌ها که در اسلام‌آباد ذخیره شده بود تا صبح بارگیری کرده و آماده حرکت شود. به کلیه عناصر پدافندی منطقه آماده‌باش داده شد و منتظر اقدامات آینده ماندیم. در طول شب، حرکت و تغییرات چندانی اتفاق نیفتاد، ولی شهر اسلام‌آباد تا صبح بیدار بود و مکان‌های زیادی در حال سوختن. با توجه به بحران شدیدی که در منطقه بود و نمونه آن را تا آن روز ندیده بودیم، بر خلاف عرف همیشگی، رادارهای موجود در منطقه را روشن نگه داشتیم، مخصوصاً دو دستگاه PAR حاضر در قلاجه را؛ رادارهای PAR در مکان‌های فوق‌العاده خوبی

استقرار یافته بودند و روی منطقه دید کاملی داشتند. برای استقرار آنها زحمات زیادی کشیده بودیم، چون جاده مواصلاتی نداشت آنها را با هلی کوپتر به محل استقرار حمل کرده بودیم و در حمل هم یک دستگاه رادار ما به علت اینکه هلی کوپتر کنترل خود را از دست داده بود، به داخل دره رها شده و منهدم گردیده بود.

به هر حال، انتظارها به پایان رسید و هوا روشن شد. منافقین به صورت ستون روی جاده به طرف کرمانشاه حرکت کردند و به علت قدرت هوایی عراق، به منافقین اطمینان داده شده بود که هیچ خطری آنها را تهدید نمی کند. هواپیماهای رهگیر عراقی در پایان جنگ به مراتب از ما مدرن تر و کارا تر بودند. هواپیماهای عراقی برای پوشش منافقین به پرواز درآمدند. آسمان پر از دسته های پروازی هواپیماهای عراقی بود. پدافند هوایی در منطقه ۳ رسد اسکای گارد و تعدادی توپ ۳۵ م بدون رادار و ۲۳ م داشت. البته واحدهای نظامی منطقه (ژاندارمری، نیروی زمینی و سپاه) هم توپ های زیادی داشتند. تقریباً پوشش ارتفاع پست منطقه کامل بود. دشمن هم در ارتفاع پست پرواز نمی کرد، چون مأموریتی در ارتفاع پست نداشت. هواپیماهای عراقی فقط مأموریت پوشش هوایی ستون منافقین را بر عهده داشتند، که اجرای چنین مأموریتی فقط از ارتفاع متوسط امکان پذیر است.

قرارگاه فجر برای روبه‌رویی با چنین حجم هوایما فقط یک سایت هاگ، یک HPI با دو لانچر (یعنی شش موشک آماده پرواز) داشت، ولی سایتی آموزش‌دیده در والفجر ۸ با پرسنل شجاع و آبدیده و کارآزموده بود که فرماندهی‌اش بر عهده سرهنگ ذیانی بود و سرهنگ مرآتی، رئیس عملیات قرارگاه، در منطقه حضور داشتند. مرکز ارتباطات و گروه ارتباط تاکتیکی قرارگاه به فرماندهی سرهنگ فاجانی در گردنه قلاجه مستقر بودند. واحدهای مهندسی رزمی و پشتیبانی رزمی به فرماندهی حاج آقا شیبانی و حاج آقا قشقائی در نزدیکی شهر اسلام‌آباد در باند اضطراری مستقر بودند.

همیشه علاوه بر موشک‌های روی لانچرها، ۱۲ موشک اضافه در سایت‌ها یا اطراف آن به صورت کاملاً استتار شده نگهداری می‌شد که مجموع موشک‌های سایت چهارم به ۱۸ فروند می‌رسید. ۶ موشک در قرارگاه فرعی به خودرو بسته شده و آماده حرکت داشتیم، که شبانه دستور داده شد سه فروند آن را از جاده فرعی - که از جاده اسلام‌آباد، پل دختر جدا می‌شد - به سمت سایت حرکت دهند.

با دیدن وضعیت انبوه هوایماها، دستور داده شد سه فروند باقیمانده موشک‌ها در قرارگاه فرعی نیز به سمت سایت حرکت کنند و قرارگاه کاملاً تخلیه گردد، ولی تماس خود را، به هر طریق ممکن، با مرکز ارتباطی روی گردنه قلاجه حفظ نمایند. قرارگاه

دارای یک پست فرماندهی جهت هدایت سیستم‌های توپخانه بود که پرسنل قرارگاه فرعی با بی‌سیم قادر به تماس با آن بودند. سه فروند موشک‌هایی که شب ارسال شده بود صبح با طلوع آفتاب به سایت تحویل شد، ولی سه فروند موشک آخری که ساعت ۶ صبح ارسال شده بود، خیلی سخت حدود ساعت ۱۰ صبح با دلهره در منطقه آشوب‌زده به سایت رسیدند. مجموع موشک‌هایی که به سختی توانستیم به سایت برسانیم ۲۴ فروند بود. موقعی که سه فروند موشک آخری به سایت رسید بلافاصله روی لانچر قرار گرفت و شلیک شد، یعنی حدود ساعت ۱۰ صبح بود که دیگر موشکی در سایت باقی نمانده بود. با شلیک ۲۴ فروند موشک در صبح دومین روز عملیات مرصاد، ۱۸ فروند از هواپیماهای رهگیر مدرن و به‌روز عراق بر فراز منطقه و روی سر منافقین سرنگون شد و دیگر دشمن ادامه پوشش هوایی را صلاح ندانست و یا توان ادامه آن را نداشت. از همان صبح زود، هواپیماهای اف ۴ همدان و اف ۵های پایگاه دزفول و هلی‌کوپترهای هوانیروز به ستون نفوذی منافقین حمله‌ور شدند و منافقین که تمام امیدشان به پوشش هوایی عراق بود و اینک بدون پوشش مانده بودند زیر آتش سنگین هواپیماهای نه‌اجا و هلی‌کوپترهای هوانیروز نابود و منهدم شدند. بدون هیچ‌گونه درگیری با هواپیماهای عراقی، تمام طرح‌ریزی‌های دشمن بی‌ثمر ماند و چندین ماه تلاش صدام برای پوشش ستون

منافقین هدر رفت. برای صدام وقایع پیش‌آمده بسیار ناگوار و سخت بود. ماه‌ها طراحی کرده بود تا منافقین تا دندان مسلح را تحت یک پوشش هوایی سنگین به شهرهای بزرگ و پرجمعیت ایران برساند و خوب اطلاع داشت که اگر به شهری همانند کرمانشاه می‌رسیدند، ما برای نابودی آنها به زحمات زیادی نیاز داشتیم و خیلی سخت و با خرابی‌های زیاد شهر، باید آنها را نابود می‌کردیم که بحمدلله چنین نشد و هواپیماهای پوششی عراق که ماه‌ها تدارک دیده بودند و خود را آماده کرده بودند کاری از پیش نبردند و با ضربه‌های سنگینی که در دشت ایلام خوردند، ستون منافقین را تنها گذاشتند و منافقین هم با همه تجهیزات و نفربرهای خود به محض خروج از دشت ایلام منهدم شدند.

وقتی صدام تلاش برای پوشش روی سر منافقین را ناموفق دید، به طور کلی پروازهای خود را قطع کرد. ولی با استفاده از نقاط کوری که رادار همدان روی کردستان داشت، حمله‌هایی متوالی را به پایگاه و ایستگاه رادار همدان در مسیرهایی که تا آن روز از آن استفاده نشده بود شروع کرد. در آخرین مکالمه‌ای که با شهید دستنبو داشتیم، ایشان فرمودند مسیری که هواپیماهای عراقی به رادار و پایگاه حمله می‌کنند را پیدا کردم. من هم به ایشان گفتم چهار قبضه توپ ۳۵ م‌م با خدمه در پایگاه آماده‌اند؛ سریعاً به پایگاه بیا و توپ‌ها را به مسیری که پیدا کرده‌ای هدایت کن تا با دشمن درگیر شوند.

یک ساعت قبل از مورد اصابت قرار گرفتن رادار همدان موشک‌های سایت ما تمام شده بود و سایت در محاصره کامل منافقین بود و امکان ارسال موشک به سایت نبود و در نتیجه، شهید دستنبو مأموریتشان در سایت پایان یافته بود، ولی فرصت بیرون آمدن از سایت رادار را پیدا نکرد و شهید شد. شهید دستنبو افسری پرتوان، باهوش و خستگی‌ناپذیر بود. مدتی در گردنه خان، جهت پشتیبانی از عملیاتی که پشت شهر بانه انجام می‌شد مستقر شده بودند. ما روی منطقه مورد نظر تا ارتفاع ۳۰ هزار پا با هیچ راداری پوشش نداشتیم. به همین علت، یک دستگاه PAR روی ارتفاعات گردنه خان مستقر کرده بودیم. شهید دستنبو با اطمینان اعلام می‌کرد که من با همین PAR اجازه نمی‌دهم دشمن در منطقه پرواز کند. عملیات موفق بود و ایشان به عهد خود وفا کرده بود. شهید دستنبو به تنهایی و فقط با سه نفر سرباز نگهبان تا گلوگاه رادار PAR را کیسه شن چیده بودند، به گونه‌ای که دو دست و شانه‌های شهید از کندن زمین و پر کردن کیسه و حمل کیسه‌های شن و چیدن آنها در اطراف رادار پر از تاول شده بود. ای کاش ایشان و تمام افسران F.C رادار سوباشی زنده می‌ماندند؛ شاید در تاریخ پدافند، دیگر چنین مجموعه افسران F.C به وجود نیابند. به هر حال، پدافند هوایی سرمایه عظیمی را از دست داد، ولی دستاوردی پرارزش برای مردم و کشورمان به ارمغان آورد.

منافقین نفس‌های آخر را می‌کشیدند و در جاده کردند به کرمانشاه در حال نابودی بودند. شکسته شدن پوشش هوایی آنها برای صدام خیلی سنگین و گران تمام شده بود. هیچ پروازی از طرف عراق در منطقه نبود، چون کسی باقی نمانده بود که نیاز به پوشش هوایی داشته باشد. باقیمانده منافقین در بیابان‌ها در حال فرار به طرف عراق بودند. قلب طپنده پدافند هوایی رادار سوباشی در منطقه از حرکت باز ایستاده بود. سایت هاگ در محاصره کامل منافقین بود. موشکی هم در سایت باقی نمانده بود. پرسنل سایت در اطراف سایت سنگر گرفته بودند و چهار قبضه توپ ۲۳ مم اطراف سایت را جهت اجرای تیراندازی زمینی آماده کرده بودند و مرتب تیر تراش روی زمین اجرا می‌کردند، تا منافقین به سایت نزدیک نشوند. قرارگاه فرعی اسلام‌آباد با عجله تخلیه شده بود. ما فقط توانسته بودیم قطعات یدکی موجود در قرارگاه مربوط به اسکای‌گارد و هاگ را با باقیمانده تجهیزات هاگ و ابزار و سیستم‌های تعمیراتی تخلیه کنیم و به سمت پل دختر حرکت دهیم، ولی حضور مقادیر زیادی از بنه قرارگاه، مانند اموال سررشته‌داری و تدارکات غیرفنی، باقی مانده بود که فرمانده آماد رزمی نیروهای خود را جمع‌آوری کرد و با جمع‌آوری تعدادی سلاح سنگین‌تر به سمت مقرّ قرارگاه حرکت کرد. هیچ‌گونه ارتباطی بین عناصر پشتیبانی رزمی با قرارگاه وجود نداشت و این نفرات پشتیبانی که همه از داوطلبین

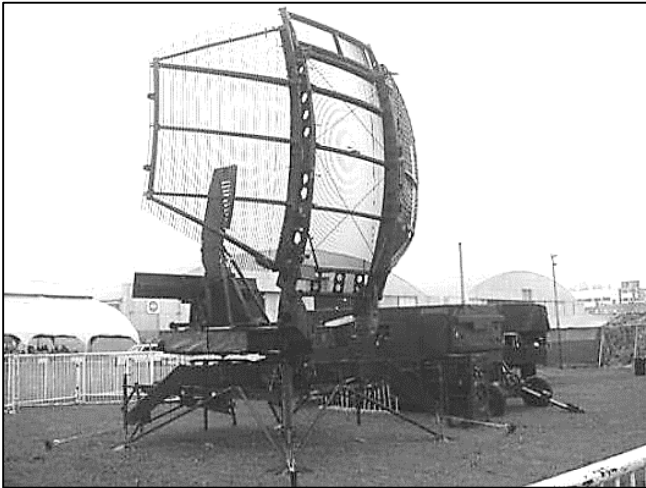
بسیجی نهجا بودند، در اطراف جاده اسلام‌آباد به پل دختر پراکنده بودند. این نفرات با درگیری با منافقین خود را به محل قرارگاه رساندند و خیلی سخت به نبرد با منافقین پرداختند. منافقین متفرق در حال فرار به سمت عراق که جمعیت زیادی بودند نیز به قرارگاه حمله کردند، نفرات آنها چندین برابر نفرات آما رزمی بودند و به علت کمی نفرات و تجهیزات آما رزمی، آنها به محاصره منافقین درآمدند، ولی تا شلیک آخرین گلوله مقاومت کردند و در نهایت، به علت اتمام مهمات تسلیم شدند. متأسفانه کلیه نفرات قرارگاه به دست منافقین ملعون به صورت دسته‌جمعی اعدام شدند و بدین ترتیب، سنگین‌ترین و پرحادثه‌ترین روز عملیاتی پدافند هوایی خاتمه یافت.

عصر روز دوم مرصاد روز سنگینی بود. خاتمه عملیات مرصاد فضای خاصی در قرارگاه حاکم کرده بود. بغض و اندوه از دست دادن عزیزترین یاران و هم‌زمان هشت سال دفاع مقدس همراه با شیرینی اقدامات شجاعانه و قدرتمند پدافند هوایی، شکسته شدن پوشش هوایی سنگین صدام و سقوط ۱۸ فروند هواییمای مدرن و به‌روز دشمن، همه و همه در یک روز، حال روحی خاصی را بر کل پدافند حاکم کرده بود. نمی‌دانستیم بخندیم و شاد باشیم، یا گریه کنیم و اندوهگین باشیم! همه بهت‌زده به هم نگاه می‌کردیم و در سکوت فرو رفته بودیم.

سکوتی به معنای یک دنیا حرف، سکوتی به معنای یک دنیا غم و سکوتی به معنای یک دنیا شادی.

غروب روز پایان مرصاد برای هیچ یک از پرسنل پدافند که در آن عملیات حضور داشتند، توصیف‌شدنی نیست. عصر آن روز به پل دختر رسیدم. تجهیزات و بنه‌های ما در اطراف جاده پراکنده بودند. دو دستگاه بی‌سیم در اختیار داشتند که با قرارگاه مرکزی از طریق گردنه قلاجه در تماس بودند. مردم شهر برای آنها غذا آورده بودند، ولی کسی غذا نمی‌خورد. هرکس در گوشه‌ای تنها نشسته بود و سرش را روی زانوها گذاشته بود. همه را جمع کردم، چند دقیقه با آنها صحبت کردم و چگونگی اتفاقات و خدمت بزرگی که به جمهوری اسلامی کرده‌اند را به آنها یادآور شدم. قرار شد شب را در همان محل بمانند و صبح روز بعد به سمت قرارگاه اسلام‌آباد حرکت کنند و آماده مأموریت شوند. شبانه سه فروند موشک از همدان برای سایت هاگ چهارم ارسال شد، ولی به علت ناامن بودن منطقه به سایت هاگ نرفتم و عازم همدان شدم. در گروه همدان هم تقریباً همان حالت فراگیر در قرارگاه فجر حاکم بود. شهید ستاری در همدان حضور داشتند و همه مشغول بازسازی سایت همدان بودند. باند فرودگاه پایگاه همدان هم آلوده به بمب‌های انفجاری زمانی بود. دستور استقرار یک دستگاه رادار GPS 11 در رادار سوباشی داده شده بود و همه برای اینکه بر غم و اندوه خود چیره شوند، سخت

مشغول کار بودند. در پایان روز بعد در قرارگاه فجر و پدافند هوایی همه چیز به حالت عادی برگشت. موشک‌های مورد نیاز چهارم‌له تأمین شد. قرارگاه فرعی اسلام‌آباد به حالت عادی خود برگشت و رادار همدان هم عملیاتی شد، ولی خاطرات سنگین آن برای همیشه در پدافند هوایی باقی ماند.



رادار مراقبت هوایی GPS 11

نمایه

| | |
|----------------------------|------------------------------|
| بابایی: عباس، سرلشکر | اردستانی: مصطفی؛ سرلشکر |
| خلبان، شهید، ۸، ۱۶، ۱۸، | خلبان، شهید، ۱۶، ۳۳، |
| ۱۹، ۲۷، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۷، | ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۵، ۶۱، ۷۳، |
| ۳۸، ۳۹، ۴۱، ۴۵، ۴۹، ۵۴، | اسکای گارد: سامانه ضد هوایی، |
| ۵۹، ۶۱، ۶۸، ۷۳، ۷۶، ۷۷، | ۲۲، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۸، ۳۰، |
| ۹۶، ۹۷، ۹۸ | ۳۱، ۴۲، ۴۷، ۷۸، ۷۹، ۸۳، |
| باقرزاده: حاج آقا، ۱۸ | ۸۷، ۹۷، ۱۰۶، ۱۱۱ |
| بدر: عملیات، ۳۴، ۳۵، ۳۷، | اسکله آذریاد، ۲۰، ۳۳ |
| ۵۱، ۶۴، ۷۳، ۸۶ | اسکله تی، ۲۰، ۲۸ |
| بندر امام، ۵۳، ۵۹، ۶۴، ۷۰، | اسلام آباد، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۳، |
| ۷۱، ۷۳، ۷۴، ۸۰، ۸۵ | ۱۰۴، ۱۰۷، ۱۱۱، ۱۱۳ |
| بوشهر، ۱۴ | اصفهان، ۸، ۱۷ |
| بهبهان، ۱۴ | امیدیه، ۸، ۱۳، ۱۶، ۲۰، ۳۹، |
| بهمن شیر: رودخانه، پل، ۷، | ۴۰، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۸، |
| ۶۶، ۶۷، ۷۱، ۷۴، ۷۶، ۸۲، | ۶۰، ۶۱، ۶۶ |
| ۸۳ | ایستگاه ۱۲، ۶۶، ۷۶، ۷۸، ۸۰ |
| پل بقیة الله، ۶۶ | ایستگاه ۷، ۷۶ |
| پل دختر، ۱۰۵ | ایلام، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۹ |
| | آبادان، ۱۴، ۶۶، ۷۱، ۷۴، ۷۶، |
| | ۸۰ |

۱۱۶ پدافند هوایی در ۳ عملیات

| | |
|------------------------------|----------------------------|
| تبریز، ۸، ۱۴، ۱۶، ۲۷، ۳۳ | خضرائی: محمود؛ سرلشکر |
| توپ ۲۳ مم پدافند هوایی، ۲۶، | خلبان، شهید، ۱۴ |
| ۳۱، ۵۴، ۶۶، ۷۴، ۷۵، ۷۹، | خلیج فارس، ۱۴، ۸۲ |
| ۸۰، ۱۰۶، ۱۱۱ | خیبر: عملیات، ۳۴، ۳۵، ۳۷، |
| توپ ۳۵ مم اورلیکن، ۲۵، ۲۶، | ۵۱، ۶۴، ۷۳، ۸۶ |
| ۳۱، ۳۲، ۴۷، ۵۴، ۷۴، ۷۵، | دارخوین، ۶۴ |
| ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۱۰۹ | دافوس، ۸، ۱۴ |
| توپ ۵۷ مم، ۲۶، ۷۴، ۷۵، ۷۹ | دانشکده افسری، ۸ |
| جزیره خارک، ۱، ۷، ۱۳، ۱۶، | دزفول، ۱۳، ۵۹، ۱۰۸ |
| ۱۹، ۲۰، ۲۵، ۳۰، ۳۱، ۳۲، | دستنبو: سرهنگ، شهید، ۱۰۵، |
| ۳۳، ۳۴، ۵۶ | ۱۰۹، ۱۱۰ |
| جوادنیا: سروان، ۴۸ | دوشان تپه: فرودگاه، ۱۷، ۱۸ |
| جهاد استان فارس، ۲۳، ۲۴، | ذیان: سرهنگ، ۱۰۲، ۱۰۳، |
| ۲۵، ۲۸، ۳۰، ۵۶ | ۱۰۷ |
| چهارزبر، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۵ | رادار AR1 انگلیسی، ۲۷ |
| چهارمله: ارتفاع، سایت، ۱۰۲، | رادار AR5، ۲۷، ۹۴ |
| ۱۰۳، ۱۰۷، ۱۱۳، ۱۱۴ | رادار PAR، ۶۳، ۶۴، ۶۹، ۷۲، |
| خامنه‌ای: سید علی؛ آیت الله، | ۷۳، ۹۹، ۱۰۵، ۱۱۰ |
| ۳، ۵، ۱۸ | رادار GPS 11، ۱۱۴ |

شیبانی: حاج آقا، ۳۷، ۳۹، ۴۱،

۱۰۷، ۹۸، ۴۵

ضیغمی: وزارت نفت، ۲۱، ۲۲

فاجانی: حسین؛ سروان،

سرهنگ، ۴۸، ۷۱، ۸۴، ۹۸،

۱۰۷

فاو، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۶، ۸۲

قرارگاه پدافند هوایی

خاتم الانبیاء (ص)، ۶، ۸

قرارگاه رعد، ۷، ۸، ۴۱، ۴۵، ۴۸،

۴۹، ۵۰، ۵۹، ۶۲، ۶۸، ۷۴،

۸۲، ۹۶، ۹۷

قرارگاه فجر، ۹۷، ۹۸، ۹۹،

۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۵،

۱۰۷، ۱۱۳

قرارگاه مرکزی خاتم الانبیاء (ص).

۳۷

قشقائی: حاج آقا، ۳۵، ۳۹، ۴۵،

۹۸، ۱۰۷

قلاجه، ۹۹، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۱۳

ژاندارمری، ۱۰۶

سایت هاگ، ۱۳، ۲۲، ۲۵، ۲۶،

۳۱، ۳۶، ۵۰، ۵۲، ۵۴، ۶۵،

۶۹، ۷۱، ۷۲، ۱۰۰، ۱۰۲،

۱۰۷، ۱۱۱، ۱۱۳

سپاه پاسداران، ۲۳، ۲۶، ۲۷،

۲۸، ۳۰، ۳۲، ۷۴، ۷۸، ۷۹،

۸۰، ۸۲، ۸۵، ۱۰۶

ستاری: منصور؛ سرلشکر،

شهید، ۸، ۱۹، ۳۴، ۳۵، ۳۷،

۳۸، ۴۹، ۵۴، ۶۱، ۶۲، ۶۳،

۶۴، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۳،

۷۴، ۷۶، ۷۷، ۸۰، ۸۵، ۹۶،

۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۴، ۱۰۵،

۱۱۳

سوباشی: سایت، رادار، ۹،

۱۰۵، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۳

سینکی: سروان، ۲۳، ۲۴

شادگان، ۶۴، ۶۶، ۷۲، ۷۴، ۹۲

شفیع زاده: پاسدار، شهید، ۸۲

شوروی، ۵۰

نظری: سروان, ۴۸

نظری: سرهنگ, ۳۹

نیروگاه زرگان, ۴۲

نیروی دریایی ارتش, ۲۳, ۲۶,

۲۷, ۲۸, ۲۹, ۳۰, ۳۱, ۳۲

نیروی زمینی ارتش (نزاجا), ۶

کرجی دوست: سرهنگ, ۱۹

کرمانشاه, ۱۰۰, ۱۰۶, ۱۰۹,

۱۱۱

کرنند: شهر, ۹۹, ۱۰۵, ۱۱۱

کوثر ۳: سایت, ۵۳, ۷۴, ۸۱

والفجر ۸: عملیات, ۷, ۳۳, ۳۸,

۴۴, ۴۹, ۵۱, ۵۶, ۵۷, ۵۹,

۶۲, ۶۵, ۶۸, ۷۰, ۷۴, ۷۶,

۸۰, ۸۱, ۸۳, ۸۴, ۸۵, ۸۶,

۸۷, ۹۲, ۹۳, ۹۵, ۹۶, ۱۰۷

وزارت نفت, ۱۸, ۲۰, ۲۲, ۲۸,

۳۰, ۳۲

گردان هاگ, ۸, ۱۳, ۴۰

گروه اهواز, ۱۴, ۳۴, ۳۸, ۴۲

گروه ضربت نهجا, ۱۸

مرآتی: ابراهیم؛ سرهنگ, ۹۸,

۱۰۳, ۱۰۴, ۱۰۷

مرصاد: عملیات, ۱, ۷, ۸۸,

۹۵, ۱۰۸, ۱۱۲, ۱۱۳

مرکز بیت الزهرا(س), ۱۸, ۲۲

مرکز پشתיبانی امام حسن (ع),

۴۲, ۴۸

منافقین, ۱۰۴, ۱۰۶, ۱۰۸,

۱۰۹, ۱۱۰, ۱۱۱

هاشمی رفسنجانی: اکبر؛

آیت الله, ۱۸

همدان, ۵۹, ۹۹, ۱۰۰, ۱۰۵,

۱۰۸, ۱۰۹, ۱۱۰, ۱۱۳

هوایمای میگ ۲۵, ۲۱, ۲۹

هوایمای اف ۱۴, ۴۰

هوایمای اف ۴, ۱۰۸

هوایمای اف ۵, ۹۲, ۹۳, ۱۰۸



هیتت معارف جنگ
شهید سپهبد علی صیاد شیرازی

Padafand havaee dar 3 amaliyat

Brigadier general Barat-Ali Gholami

**War Cognizance Committee Of
Martyr Lieutenant General Ali Sayyad Shirazi**